سلام به همه شماهایی که قصد خوندن و لذت بردن از این برنامه رو دارین. و سلام به جن خونگی آزاد طلبی که امروز مهمون برنامه ما شده. سلام دابی! خیلی به قلم پر خوش اومدی.

سلام از دابی بود! دابی باورش نشد که جادوگرا داشت مصاحبه‌ی دابی رو خوند!  دابی بد! 

۱ –لطفا خودت رو بهمون معرفی کن:

اسم: محمدحسن. البته دوستای جادویی بیشتر قسمت اولشو به تنهایی به کار می‌برن.

تاریخ دقیق تولد (یا خواستی فقط سنت رو بگو): 12 مهر 1374

محل تولد و زندگی: تهران به دنیا اومدم. تهران، اصفهان، گیلان، مازندران سابقه‌ی سکونت دارم. الانم بخشی از سال رو قم و بخشی از سال رو بلوچستان هستم. به طور کلی با یکجا نشینی رابطه‌ی خوبی ندارم ظاهرا!

رشته/مقطع تحصیلی یا شغل: تحصیلات رو که مرلین بیامرزه... علوم کامپیوتر خوندم به صورت نیمه کاره. سپس در حوزه برنامه‌نویسی به صورت فریلنسری مشغول به کار شدم.

چندتا خواهر برادر داری: یک برادر کوچکتر.

۲ –چی شد با هری پاتر آشنا شدی؟

از بازیش شروع شد. روی کامپیوتری که وقتی بچه بودم برای مصرف کل خانواده خریدیم، دو سه تا سی دی بازی هم خریدیم. کاملا شانسکی

برگزیدیم! یکیش هری پاتر 1 بود...

۳ –کتاب ها، فیلم ها و اگه گیم‌هاش رو بازی کردی، به ترتیب علاقه‌مندی مرتب کن و بگو از بین اون سه تا کدوم رو اول امتحان کردی و به چه ترتیبی بهشون علاقه داری.

آشنایی که اول با بازی بود و بعد با فیلم و بعد کتاب.

ولی تو علاقه کتاب اومد اول و فیلم رفت ته صف...

۴ –چی شد اون زمان یهو طرفدار هری پاتر شدی؟ هنوزم برات اون جذابیت قدیمیو داره؟

خوب زمانی که بازی می‌کردم، فقط بازی می‌کردم! خبری از طرفداری و علاقه‌ی خاص به جهان جادویی نبود. فیلم هم فقط یک و دو رو دیده بودم. با دوبله‌ی مازندرانی از شبکه‌ی طبرستان! تا این که یادم نیست تولدم بود یا نوروز، اقوام بهم سه جلد اولش رو هدیه دادن. با کتاب‌های فانتزی آشنایی نداشتم اصلا. تو ذهنم هم نمی‌گنجید اون صحنه‌های هیجانی و جادویی رو توی یه کتاب چطور می‌شه گنجوند و خیال می‌کردم مزه‌اش می‌پره. محض علاقه نشون دادن به هدیه، کتاب رو دست گرفتم که چند دقیقه‌ای تورق کنم



و بذارم کنار... و تا تموم شدنش سر بلند نکردم!

خیلی سال گذشته و الان اگر بگم چی شد که جذبش شدم، فقط دارم در مورد یک بچه‌ی 11-12 ساله حدس می‌زنم. فقط می‌دونم دریچه‌ی ورودم به دنیای رمان و تخیل بود. در زمان خودش تجربه‌ی بی‌نظیری بود...

شاید از زبون کسی که از همون موقع‌ها تا الان توی یک فروم پاترهدی فعال مونده، جوابم غیرمنتظره باشه. ولی خوب خیلی ساله که خودش دیگه جذابیتی برام نداره. 

۵ –آخرین باری که مرورش کردی کی بود؟ سکانسی، نقل قولی از فیلم یا کتاب هست که نظرت رو جلب کرده باشه؟ چی؟

سراغ کتاب که خیلی ساله نرفتم. تا این حد می‌دونم که قبل از دانشجویی بوده آخرین مرور کتاب. فیلم‌ها رو محض تجدید خاطره سه-چهار سال پیش با یکی از بچه‌های سایت ریواچ کردم. محض تجدید خاطره. خیلی از اتفاقات انقدر از ذهنم پاک شده بود که مثل یک هری پاتر نخونده شوکه‌م می‌کرد!

الان جملاتی از کتاب که اون زمان ذهنم رو درگیر می‌کردن رو به خاطر ندارم. از فیلم اینو یادمه که صحنه‌ی زنده شدن ولدمورت ته فیلم چهار برام خیلی خفن می‌نمود و درگیر ابهت صحنه بودم! (محفلیای جمع نشنیده بگیرن!) جایی هم که توی اولین خوندن خیلی احساساتم رو به هم رخت و حتا تنها باری بود که اشک ریختم، مرگ دامبلدور بود.

چیزی که اون موقع خیلی برام خاصیتی نداشت ولی الان زیاد توی ذهنم میاد، جمله‌ی دامبلدور در مورد انتخاب بین کار درست و کار آسونه. تو فیلمای نیوت هم گفته بود و برام یادآوری شد.

۶ –بقیه آثار رولینگ رو هم خوندی؟

ایکاباگ رو با بچه‌های سایت همزمان با انتشارش به صورت گروهی ترجمه می‌کردیم و چون ویراستاری نهاییش با من بود، کل فصل‌ها رو می‌خوندم. پروژه‌ای که به خاطر شکست به رقبا به خاطر سئوی ضعیف سایت و تنبلی خودمون ناقص موند. به جز اون چیزی ازش نخوندم.

۷–شخصیتای محبوبت تو کتاب و فیلما:

داخل کتاب ها: هاگرید - لونا

داخل فیلم ها: بلاتریکس - اسنیپ

بازیگرای محبوبت تو فیلما: همین دو تا بالاییا به خاطر بازیگراشون جذاب شده بودن توی فیلم.

شخصیتایی که ازشون بدت میومد: آمبریج سگ (از دلوی خودمون پوزش می‌طلبم!) با اختلاف فاحش!

کلاس و استاد مورد علاقت: کلاس لوپین به خاطر فضای عملیش جذاب می‌نمود.

گروه محبوبت: موقع خوندن کتاب طبیعتا گریفیندور... بعدا تو بازیای متاخر به ریون هم علاقه نشون می‌دادم.

جبهه مورد علاقت: محفل

۸ –خب حالا بگو ببینم چطوری و کِی با سایت جادوگران آشنا شدی؟

اما واتسون! جدای از شوخی یادم نیست چی سرچ می‌کردم. اِما هیچ‌وقت مورد علاقه‌م نبود حقیقتا. ولی از گالری و دریافت فایل سایت شروع شد. سال 87. بعد که ایفا رو دیدم، انگار وارد یک دنیای دیگه‌ای شدم و

کلا خود کتاب رفت توی حاشیه.

۹ –اون اوایل عضویت کیا راهنماییت کردن؟

پرسی ویزلی قدیمی (آرش) اولین نفر بود به عنوان ناظر گریفیندور. بعد آسپ (آلبوس سوروس پاتر) (پژمان) و ریتا اسکیتر وقت (نیلوفر) بودن. در طی این مدت همچنان هیچی حالیم نبود... نهایتا لرد اسبق (بهاره) کمک کرد بالاخره واقعا از آب و گل در بیام.

۱۰ –می‌تونی جو سایت موقع تازه واردیت رو با الان مقایسه کنی؟ اون زمان رو بیشتر می پسندیدی یا الان رو؟

به خاطر ذهن نوستالوژی باز، همیشه این طور به نظر می‌رسه که واهاهاهای! منم همین ذهنیت رو داشتم که اون قدیما چه همه چی خفن بوده. ولی همین چند ماه پیش که سراغ شناسه‌ی اولم رفته بودم و کند و کاو می‌کردم، متوجه شدم مثلا چقدر جذابیت هاگوارتز اون دوران به نظرم پایین‌تر بوده!

اون موقع سایت خیلی شلوغ بود و نسل اولی که ایفای نقش رو پایه ریزی کرده و بهش شاخ و بال داده بودن، کم کم رفته بودن و تک و توک ازشون مونده بود. در حال یه پوست اندازی بود یه جورایی... بعدا دوباره شکوفا شد. عصر طلایی سایت به نظر من همون دوره‌ی اولش بود. اینو دیگه خارج از حس نوستالوژی می‌گم، چون علاوه بر این که در بدو آشناییم با سایت، پست‌های اون دوران جذبم کردن، بعدها هم تا همین ایام اخیر بارها توشون گشت و گذار کردم و هنوزم جذابیتشو برام حفظ کرده. چیزی که برای سلیقه‌ی شخص من اون دوره رو جذاب می‌کنه، اینه که به هیچ وجه یک

فانتزی صرف با کاراکترهای انتزاعی نبود. کاملا بازتابی از مسائل حقیقی بود که با زبان استعاری در دنیای هری پاتر جانمایی می‌شد و با طنزی که تیغ تیز و برنده‌ای داره، همه چیز رو نقد می‌کرد. شاید به لحاظ ادبی درخشان نبود. اما همون نگاه منتقدانه‌ای که به اجتماع داشت، خصوصا با صراحت کامل، خیلی با سلیقه‌م جوره.
بعد از اون، دوران دومی که می‌پسندیدمش، اگر تاریخ‌ها رو قاطی نکنم، شروعش حدودا سال 95 تا 99 بود. به نظرم به لحاظ ادبی خیلی تر و تمیزتر از قبل شده بود. در عین حال همچنان جمعیت به نسبت زیادی هم داشت که بینشون بعضی‌ها همون سبک استعاری که می‌پسندم رو دنبال می‌کردن. بعدا به مرور این افراد تبدیل به اقلیت شدن و ایفای نقش کاملا به فضای فانتزی و تخیل صرف رفت که برای من جذابیتی نداشت.
و دوره‌ی مورد علاقه‌ی سومم، همین دوران فعلیه که توش هستیم! اون سبکی که گفتم دوست داشتم زنده نشده، اما به جاش جنبه‌ی هنری نوشته‌ها به نظرم خیلی بالا رفته. یعنی آثاری می‌خونیم که خیلی‌هاشون صرفا در قالب ایفای نقش یک فروم ارزشمند نیستن... حجابِ معاصرت اجازه نمی‌ده به چشم بیاد... ولی به نظرم به صورت مستقل از مدیوم هم یک اثر هنری ارزشمند و قابل دفاع هستن.

شاید منظورت از این سوال، بیشتر جو حاکم بین اعضا بود. اما من عامدانه بیشتر به فضای نوشته‌ها اشاره کردم. چون به نظرم اون جو روابط بین اشخاص، یک تجربه‌ی کاملا شخصیه و با حقیقت بیرونی یکسان نیست. هر کسی دوران شروع فعالیتش براش خیلی چیزها تازگی دارن، داره با آدم‌های

جدید آشنا می‌شه، یک دوره‌ای اکیپ‌های دوستی تشکیل می‌ده، و از زاویه‌ی دید خودش، این روابط جو سایت رو تشکیل می‌دن. در حالی که همیشه در حال تکرار هستن. فقط هر بار برای آدمای متفاوت!

۱۱ –چی باعث شد اون زمان بیای فعالیت کنی و چی تا الان نگهت داشته تو سایت که باعث بشه بعد رفتن برگردی ؟

شروعش به خاطر کارای جالبی بود که می‌دیدم اعضا توی سایت انجام می‌دادن و دلم می‌خواست منم یکی از اون آدمای باحال باشم!

بعدا یک سری روابط و دوستی‌ها برم گردوندن و نگرم داشتن.

بعدتر یک حس وظیفه بود... دیگران کاشتند، ما خوردیم... ما بکاریم، دیگران بخورند! وقتی با خودم نوجوونیمو مرور می‌کردم، دیدم یکی از سالم‌ترین محیط‌هایی که توش وقت گذروندم و تفریح کردم و چیز یاد گرفتم، جادوگران بوده. بذار به هر شکلی که می‌تونیم کمک کنیم بمونه که یه سری ممدهای 13 ساله‌ی جدید هم فرصت تجربه کردن این فضا رو داشته باشن.

در کنار همه‌ی این‌ها، الان یک دلیل پررنگ دیگه هم هست. روزمرگی میانسالی واقعا می‌طلبه که آدم بتونه یه زمان‌هایی از همه‌ی این دنیا فرار کنه و ذهنشو خالی کنه. یه جورایی توی آهنگ نامه‌ای به جادوگران این رو توضیح دادم.

۱۲ –تو سایتای دیگه هری پاتری هم فعال بودی ؟

هیچ وقت! فقط توی اون دوران گوگل‌کردن چیزای هری پاتری که به کشف

جادوگران ختم شد، چند تا کلیپ طنز از دمنتور دانلود کرده بودم. همین و بس.

۱۳ –برای خوانندگانمون شرح میدی چندتا شناسه داشتی تا الان؟

به نام خدا... خیلی!

فرانک لانگباتم: شناسه اولم که باهاش عضو ایفا شدم. 87

نیمفادورا تانکس. 88

دابی (این شناسه‌ای بود که داداش کوچیکم نشست کنارم و براش ساختم. بعد که دیدم نمیخواد فعالیت کنه، ازش به عنوان مولتی استفاده کردم که سرک بکشم و فضولی کنم!) 88

لودو بگمن: شناسه‌ای که کم کم باهاش از یک تازه وارد خنگ که توی در و دیواره خارج شدم و جا افتادم. بچه‌های قدیمی تر با همین شناسه می‌شناسنم. 88-90 و 91-94 و 96-97

دراکو مالفوی: به دلیل بوقی بازی با شناسه اصلیم (لودو) بلاک شده بودم، اینو ساختم که قاچاقی برگردم. بعد لو رفت و همون لودو رو برام باز کردن. 89

هری پاتر: اون موقع‌ها شناسه‌ی هری پاتر که مال موسس سایت (علی‌ی کبیر) بود رو با وجود عدم حضورش به کسی نمی‌دادن. برای اولین بار تصمیم گرفتن این کار رو بکنن و یادمه یه چالش هم براش گذاشته بودن که من توش شرکت کردم و دادنش بهم. باهاش نظارت محفل رو هم امتحان کردم اما دیدم کار من نیست. در کل خیلی دووم نیاورد و دوباره برگشتم به همون شناسه لودو. 90 - 91

باروفیو: تنها شخصیت کاملا ساختگی که ایفا کردم. بقیه همه از شخصیتای شناخته شده‌ی کتاب بودن. 94-96

هوریس اسلاگهورن: بعد از باروفیو اول دوباره برگشتم به لودو ولی دیگه مزه‌ی دوره‌های قبلشو نداشت. این شد که هوریس رو ساختم. 97-99

خانم فیگ: یه دوره قرار شده بود برای کمک برم به محفل. شخصیت هوریسم مرگخوار بود. بستم و اینو ساختم. 99

مودی: شخصیت خانم فیگ درنیومده بود. بیخیالش شدم و رفتم سراغ مودی. این یکی درومد. 99

مارووِلو گانت: ماموریت کمک به محفل به سرانجام رسید. میخواستم برگردم سمت مرگخواران. ولی خوب تنوع مزه کرده بود. پس به جای باز کردن دوباره هوریس رفتم سراغ شخصیت جدید. 1400-99 و 1404

ورنون دورسلی: با میرتل تصمیم گرفته بودیم زوج ورنون و پتونیا رو ایفا کنیم. ولی هر دومون درگیر مشغله شدیم و اصلا فعالشون نکردیم هیچ وقت. 1401

دابی: بعد از یه دوره غیبت با شناسه مارووِلو برگشته بودم به سایت. تو دوره‌ی اول مروپ و سالازار شخصیت‌های جانبی‌ای بودن که به مارووِلو خیلی وصل بود ایفای نقششون. این شخصیتا تغییر کرده بودن و دیدم یکمی به هم ریخته اون دینامیکی که می‌ساخت باهاشون. از طرفی پیام‌هایی که از زبون شخصیت بی شعور مارووِلو می‌نوشتم ظاهرا مرز بین ایفای نقش و واقعیتش برای دیگران روشن نبود و سوء تفاهم‌هایی به وجود میاورد. این شد که تصمیم گرفتم اصلا سراغ شخصیت جدیدی برم. 1404-ongoing


آلبوس دامبلدور: سلام.

۱۴–اولین شناسه‌ت نویل لانگ باتم بود، چی شد که تصمیم گرفتی انتخابش کنی؟ نویل کتابا و فیلما رو خیلی دوست داشتی؟

نویل نبود... باباش بود! یادمه من اول اومدم فرد یا جرج رو بگیرم. پر بود. بعد یه شخصیت از خودم ساختم که بچه‌ی هاگرید و مادام ماکسیم بود. به خاطر ساختگی بودن ردش کردن. این شد که خیلی دِیمی فرانک رو انتخاب کردم. واقعا دلیل روشنی نمی‌یابم!

۱۵ –بعد سراغ تانکس و دابی و دراکو رفتی که خیلی جالبه. اکثر بچه‌ها همون اول سراغ شناسه‌های معروف نمیرن یا اگرم برن شناسه دومشون رو یه شخصی بر می‌دارن که بتونن ایفای خودشون رو داشته باشن. چی‌شد که شناسه‌های معروف و شناخته شده رو انتخاب کردی؟

با توجه به این که از 14 شناسه‌ای که برشمردم، جز باروفیو همشون شناخته شده بودن، می‌شه حدس زد که خیلی به این کار علاقه نداشتم. معمولا اعضا سراغ یک اسم خالی و بدون توضیح می‌رن، تا شخصیت حقیقی خودشون یا منِ آرمانیشون رو وارد دنیای ایفای نقش کنن. برای تجربه‌ی زیست فانتزی و خیالی. ولی من توی ایفای نقش همیشه از شخصیت‌هام برای ساختن کاریکاتور استفاده کردم. در مجموع برام خیلی جذاب‌تره که از یک شخصیت آشنا، نسخه‌ی خودم رو ارائه بدم... به نحوی که هم خودش باشه، هم نباشه!

حتا همون شخصیت باروفیو که کاملا تخیلی بود هم داشت یک کاریکاتور ارائه می‌کرد. و از قل‌مراد مظفر زرگنده + بورات الهام گرفته شده بود!

۱۶ –و با شخصیتای سفید درخواست مرگخواری می‌دادی. یادته انگیزت از این کار چی بود؟ (:

اگر فکر کردی برای رفتارها و پست‌های سال‌های اول عضویت من کوچک‌ترین هدف یا دلیل عقلانی می‌تونی بیابی، سخت در اشتباهی! کلا جوگیری و هیجان‌های یه نوجوون بود که در لحظه شکل می‌گرفت.

۱۷ –از نیمفادورا و خانم فیگ شدن برامون بگو. طبق اونچه که دیدم (شایدم اشتباه دیدم) زیاد مرسوم نیست پسرا شناسه دختر بردارن. تجربه‌ت با شناسه‌های مونث چطور بود؟

تانکس که به همون دوران جهل برمی‌گرده و توضیحی نداره. ولی خانم فیگ تلاشی بود که تهش به همین نتیجه‌ای که گفتی ختم شد. یعنی فهمیدم اون‌قدری از ذهن و نگاه زنانه درک ندارم که بتونم به شخصیتش عمق بدم. صرفا یکی دو تا شوخی بود که هی تکرار می‌شد و به همین خاطر هم ولش کردم. چون همیشه دوست داشتم شخصیت‌هام در عین این که محوریتشون طنزه، واقعا یه هویت و ذهن مستقل داشته باشن. برای فیگ نتونستم این رو پیدا کنم.

۱۸ –خودت کدوم شناسه‌ت رو خیلی خیلی دوست داری؟ و با کدوم شناسه‌ت شناخته شده تری؟ (زمان عضویتم هوریس بودی و من به هوریس اعظم می‌شناسم. :)

با توجه به فسیل بودنم این که کدوم شناخته شده تره بیشتر برمی‌گرده به این که اعضای کدوم دوره رو در نظر بگیری. اگر اعضای قدیمی رو حساب کنی، هنوز لودو صدام می‌کنن.

برای خودم هر کدوم یه لطفی دارن... حتا مودی که خیلی کوتاه بود به نظرم خیلی کاریکاتور سمّی و موفقی بود. آواتارش به تنهایی حرفشو می‌زد!

لودو، باروفیو، هوریس، مارووِلو و دابی، همشون رو دوست داشتم. مسلما همشون یه تیکه‌ای از خودم رو داشتن. حتا مارووِلو که اصلا ساخته شد برای این که تمام چیزهایی که مذموم می‌دونم رو بریزم توش و زشتیشون رو در قالب طنز به نمایش بذارم!

ولی اگر بخوام بگم به کدوم نزدیک‌ترم و برام زنده‌تره، دابی رو انتخاب می‌کنم. شاید حرف عجیبی به نظر بیاد و بدون توضیح درک نشه. ولی بیشتر از همه‌ی شخصیتام، خودمه.

۱۹ –قبلا هم شناسه دابی رو برداشته بودی. چی شد مجدد سراغ دابی اومدی؟ و دابی جدید چه فرقی با دابی قبلی داره؟

تو فهرست شناسه‌ها اشاره کردم که اصلا برای خودم نساختمش. به علاوه اون موقع اصلا درک درستی از ایفای نقش هم نداشتم. پستای شناسه‌های سیاه و سفیدم فرقی نمی‌کرد اصلا.

۲۰ –از بارفیو روستایی ساده دل با اون لهجه بانمکش بگو. چطور شد ایده‌ش به ذهنت رسید؟

اولین باری بود که یکی دو هفته زده بودم به دل روستاهای دور افتاده‌ی دور از امکانات ارتباطی. اولاش برای منی که معتاد اینترنت بودم و حتا تو مسافرت‌های شمال اذیت می‌شدم و حس می‌کردم از امکانات و تکنولوژی و پیشرفت دور شدم و بدن درد می‌گرفتم، خیلی سخت بود! ولی بعد از چند روز متوجه شدم توی این دوری آدم یه سطحی از آرامش و خالی شدن ذهن رو تجربه می‌کنه، که کمک می‌کنه یه چیزایی درون خودش پیدا کنه، که هیچ وقت حواسش بهشون نبوده! این شد که خیلی به آدمای اون جا غبطه خوردم و به سبک زندگیشون علاقمند شدم. دلم می‌خواست بتونم از خیلی چیزها دست بکشم و زندگی رو همون‌قدر ساده بگیرم و تو چنان فضایی زندگی کنم. این موضوع پسِ ذهنم موند. وقتی برگشتم، اولین باری که داشتم به تغییر شناسه فکر می‌کردم، یهو توی لیست شخصیت ها به یک اسم برخوردم که در توضیحاتش نوشته بود: «جادوگری که تو اجرای یک طلسم اشتباها یک گاومیش ظاهر کرد و باعث خرابکاری شد!» اگر درست یادم باشه یه بار آقای ویزلی اسمش رو آورده بود که تو وزارتخونه می‌خواستن گندش رو جمع کنن. این که خنگ بوده و جادوی اشتباهی رو اجرا کرده، در کنار کلید واژه‌ی گاومیش، جرقه‌ی ایده‌ی مرد روستایی رو زد! شاید اون موقع به اون چیزی که رفته بود ته ذهنم فکر نمی‌کردم. ولی کار خودش رو کرد!

از طرفی اواخر دوران شناسه‌ی لودو که وزیر شده بودم، از عکس ساشا بارون کوهن توی فیلم دیکتاتور برای آواتارم استفاده می‌کردم. این شد که به نظرم رسید این بار بورات رو برای شخصیت‌پرازی ازش وام بگیرم.

بعد هم به این فکر کردم که باید از لهجه‌ای استفاده کنم که به کسی برنخوره و حس نکنن دارم شهر خاصی رو مسخره می‌کنم، پس با ترکیب چند تا لهجه (کرمان، مازندران، گیلان)، یه چیز منحصر به فرد خودش رو ساختم.
بعدم چون موقع خلق شخصیت توی ذهنم سعی می‌کنم هی به جاشون حرف بزنم تا برام واقعی‌تر بشن، یهو دیدم داره با صدا و لحن قل‌مراد حرف می‌زنه! این شد که یه چیزایی از قل‌مراد هم ناخودآگاه بهش به ارث رسید.

۲۱ –هوریس و مودی هم که تقریبا نقطه مقابل هم بودن. یکی مرگخواری بود علاقمند به مهمونی و عیاشی شبانه و اون یکی محفلی و علاقمنددبه پایگاه بسیج و هدایت جوانان. تجربه ایفا با کدومشون لذت بخش‌تر بود؟

هوریس رو بعد از علاقمند شدن به چارلز بوکفسکی ساختم. حتا تمام آواتارهاش هم عکسای مرلین‌بیامرز بود. به نظرم کاراکتری که بوکفسکی ارائه می‌داد، نه از سر لذت‌پرستی، بلکه به خاطر پوچ‌گرایی مطلق بود که به نوشیدنی و بانوان گرایش داشت! این شد که به ذهنم رسید به خاطر اون شب بدمستی با هاگرید و مهمونی گرفتن‌هاش، می‌شه چنین نسخه‌ای ازش ارائه داد و یکم فاز خیّام بهش داد... دنیا هیچه، پس عشق و حال کن حالیت نشه!

مودی ولی خیلی ایده‌های این شکلی پشتش نبود. صرفا به خاطر همون پروژه‌ی کمک به محفل، دنبال شخصیتی بودم که بهش بخوره مسئول موقت گروه باشه. بعد به این فکر کردم که چجوری می‌شه به دنیای بیرون پیوند زدش و یه کاریکاتور باحال ازش ساخت؟ هوشیاری مداوم و همیشه آماده‌ی کشف توطئه بودن بیمارگونه‌ش، یهو یاد جناب رائفی‌پور و تئوری توطئه‌هاش

افتادم و قیمه رو به ماست افزودم. (بماند که بزرگوار شونصد سال پیش می‌گفت اپستین، جزیره، بچه، خون، سیاستمدارا و ... و ما بهش می‌خندیدیم.) (شفافسازی: خیلی چرت و پرت‌های دیگه هم می‌گفت و می‌گه البته. نخواستم دامن کرکتیف ایشون رو سفیدشویی کنم.)

جفت شناسه‌ها مال دورانی بود که به صورت اکیپی فعالیت می‌کردیم و کلّی اینساید-جوک توی تک تک رول‌هامون بود که بقیه نمی‌فهمیدن و خیلی حال می‌داد! نمی‌تونم برگزینم.

۲۲ –الان هم که سردسته جبهه‌ی سفیدی. در طول سالیان بارها نظارت جبهه سفید رو قبول کردی اما فکر کنم اولین باره شخص دامبلدور رو برداشتی. دامبلدور بودن چطوره؟ و دامبلدورت چه تفاوتی با بقیه داره؟

دفعات قبلی همه‌ش وظیفه‌گرایانه بود. پرچم یکی از دو جبهه روی زمین افتاده بود و کسی گردن نمی‌گرفت. منم یه دوره موقتی می‌رفتم سراغش به امید این که یکی پیدا شه. اون موقع‌ها محفل یه سری اعضای اصیل خودش رو داشت که من رو به عنوان کسی که همیشه مرگخوار بوده، خیلی نمی‌پذیرفتن و حضورم جواب نمی‌داد! حضورم فقط عاملی می‌شد برای این که خودشون به فکر بیفتن و برای دک کردن من هم که شده کار رو دست بگیرن! این بار اما انتخاب خودم بود. با میل و علاقه. برای همین هم سراغ شناسه‌ی رهبر حقیقی محفل رفتم.

دامبلدور همیشه به نظرم ایفای نقش خیلی سختی می‌رسید. چون شخصیت حساس‌تریه و نمی‌شه اون نسخه‌ای که ازش ارائه می‌کنی، حتا صرفا توی یک جنبه، تفاوت بنیادینی با نسخه‌ی کتاب داشته باشه. از طرفی سفیدی زیاد

خیلی سوبر می‌شه! (کمااینکه سیاهی مطلق هم!) ولی خوب دیدن فیلم‌های نیوت که مدت کوتاهی قبل از دامبلدور شدن برای اولین بار تجربه کردم، کمک کرد یه سری ریزه‌کاری‌های شخصیتش که به خاطر سال‌ها مرور نکردن کتاب‌ها توی ذهنم نداشتم، بهم یادآوری بشه.

فکر نمی‌کنم دامبلدورم شباهتی به هیچ کدوم از دامبلدورهای قبلی سایت داشته باشه. کاملا خودمـیزه شده! هیچ ماست‌بندی نمی‌گه ماست من ترشه ولی خودم از شخصیت‌پردازیش راضیم. حالا باید زمان بگذره و بیشتر باهاش فعال باشم تا ببینم بازخورد دیگران هم مثبت خواهد بود یا نه. امیدوارم!

۲۳ –اگه همه شناسه ها باز باشه و بذارن انتخاب کنی، کیو بر میداری و چرا؟

دابی! به خاطر همون نزدیکی شخصی.

۲۴ –خود واقعیت اگه می‌رفت هاگوارتز تو کدوم گروه می‌افتاد و به چه جبهه‌ای ملحق می‌شد؟

به روش حذف گزینه، به نظرم می‌رسه که ریونکلا می‌افتادم. چون توی بقیه‌ی گروه‌ها نمی‌تونستم بیفتم!

احتمالا بدون عضویت رسمی در هیچ کدوم از دو جبهه، به شکل خصوصی با دامبلدور همکاری می‌کردم!

۲۵ –نظرت رو درمورد گروه های سایت بگو:

ریونکلا: خوابگاه دختران! از گذشته تا کنون!

اسلیترین: یه دوره‌ی خیلی طولانی اسلیترین پاتوق اعضای قدیمی بود که فرصت

فعالیت پیگیرانه رو نداشتن ولی می‌خواستن هرازگاهی که می‌تونن، سری بزنن و برولن! همین باعث می‌شد توقعی برای مشارکت در فعالیت‌های عمومی وجود نداشته باشه. نه از سر بی‌مسئولیتی و بی‌توجهی... به خاطر درک مشترک! الان همچین گروهی رو می‌تونم فقط.

هافلپاف: به نظرم زور نزنیم حتما شلوغش کنیم. لطف هافل به «نسبتا» خلوت بودنشه. همین جمعیت کم همیشگی باعث می‌شه خاص باشه و نزدیکی و اتحاد اعضاش پررنگ‌تر بشه و جنس متفاوتی پیدا کنه. این که گروها یه تفاوتای واقعی داشته باشن، قشنگه!

گریفیندور: برای کمک به پیشرفت تازه‌واردها فضاش خیلی عالیه. ولی شخصا شلوغیش رو نمی‌تونم! من اگه 10 تا همگروهی داشته باشم نسبت به هر 10 تاشون تک تک احساس می‌کنم باید یه میزان توجهی خرج کنم. تو اون تعداد کم میارم!

مرگخوارن: معمولا اکثر تازه‌واردها (همه نه!) با خودشون می‌گن خوب! همه به جبهه سفید گرایش دارن و اون جا همه چیز گوگولی و نازه، پس بریم مرگخواران که خاص‌تر باشه. بعد همین که اکثریت این مسیرو طی می‌کنن، باعث می‌شه برعکس بشه! جا داره به دوران طلایی طولانی مدت این گروه هم اشاره کنم که لرد اسبق اون‌قدر تعهد پاش ریخت، که باعث شد همون‌قدر هم متقابلا ازش برداشت کنه و گروهی منحصر به فرد و تکرار نشدنی بسازه. برای من همه‌ی لردها لردن، ایشون «ارباب»! و می‌دونم که برای خیلی‌های دیگه نیز.

محفل: امید و آرزو برایش بسیار است... ببینیم چی‌طو می‌شه!

۲۶ –تو چند تا لیگ کویی به عنوان بازیکن و چندتاشون به عنوان داور حضور داشتی؟ می‌تونی کامل و با جزئیات ازشون بگی؟(اینجاست که باید به کمک این کودک که هیچی از کویی سر در نمیاره بشتابید و خودتون اطلاعات کامل رو در دست هوادارن کویی بذارین. پستاتون و مقام و امتیازا... مفصل شرح بدین خلاصه و بگین علاقمندان به کویی چه کنند.)

داور یادم نمیاد بوده باشم. انقدر شرکت کردن درش رو دوست داشتم که هیچ وقت داوری رو گردن نگرفتم و نخواهم گرفت.

کار تیمی‌ای که توی بازی‌های کوییدیچ انجام می‌شه، با تمام فعالیت‌های دیگه‌ی سایت متفاوتش می‌کنه. فارغ از نتیجه، اون خلق گروهی سناریو و بارش فکریش همیشه بی‌نهایت لذت بخشه. برای خود من باعث می‌شه دیگه نتیجه‌ش مهم نباشه. اگرچه یکی دو دوره‌ی خیلی قدیمی هست که به نظرم به هیچ وجه شایسته‌ی شکست نبودیم. ولی همون لذتش باعث شد وقعی به این موضوع ننهیم!

شخصا همیشه ترجیح می‌دادم یک تیمی که ترکیبی از اعضای کم‌تجربه‌تره با اعضای اسم و رسم دار باشه تشکیل بدم، تا این که AllStars باشیم. هم چالش بیشترش هم داشتن هم تیمی که این فرایند براش تازگی داشته باشه، برام جذابه.

الان که فکر کردم، دیدم هیچ وقت سابقه قهرمانی ندارم. خوبه... یک افتخار تیک نخورده که می‌گه بیا منو بگیر.

نقدی که به برگزاری لیگ کوییدیچ در اکثر دوره‌ها وارد می‌دونستم و باعث شده کلا فقط به چشم کار تیمی ببینمش نه رقابت برای قهرمانی، ناداوری

نیست... به خاطر ندارم کسی سر رفاقت یا دشمنی به نفع و ضرر سوت زده باشه! بلکه سهل‌انگاری در انتخاب داوره. اولین کسی که قبول کنه رو می‌گن بیا داوری کن. در صورتی که خیلی فاکتورها هست که برای این جایگاه لازمه. اولا باید نویسنده‌ی خوبی باشه، که فرق رول خوب و بد رو با جزییات تشخیص بده. دوما باید از اعضای فعال در همون دوران سایت باشه تا از سوژه‌های درون ایفای نقش که توی پست‌ها استفاده می‌شه آگاه باشه و نکاتشون رو بگیره. این مورد معمولا رعایت نشده! سوما باید به سبک‌های مختلف طنز و جدی علاقمند باشه تا صرف انتخاب یک سبک، باعث نشه اون متن رو ترجیح بده! اینم خیلی وقتا نبوده. چهارما به خاطر ماهیت ورزشی که این رقابت داره، خیلی تلمیح‌ها به حواشی ورزش‌های ماگلی توی پست‌هاش اتفاق می‌افته. باید حداقل اگه این پاتیل رو آبشو دادیم آقای میثاقی بخوره، بفهمه داریم چی میگیم که اینم صدی نود رعایت نشده.

اگه یه بار داور واجد شرایط بذارن، برای قهرمانیشم رقابت می‌کنیم. نذارنم طوری نی. عشقی بازی می‌کنیم.

۲۷ –ترم هاگوارتز مورد علاقت کدومه و چرا؟ چندتاشون رو خودت مدیریت کردی ؟ و پیشنهاداتت برای بهتر و جذاب تر شدن هاگ چیه؟

فکر کنم چهار بار مدیر بودم. یک بار با لودو. یک با هوریس، یک دوره با مودی/مارووللو. یک بار هم با دابی.

ترم‌هایی که شرکت کردم انقدر ازشون گذشته که توی ذهنم نیست. ولی ترمی که با هوریس مدیریت کردم به نظرم بهتر از بقیه بود. همه جوره راضی

بودم ازش و از اعضای تازه واردِ اون ترم، خیلیا موندگار شدن و از اعضای خوب سایت شدن. مثلا ملانی که اون ترم با شناسه هرمیون تاره وارد بود، یا اگه درست یادم باشه بلای فعلی که اما ونیتی بود.

و ترم آخر با دابی، بدترینش بود.

پیشنهادی برای برگزاری ندارم. اگر چیزی تو چنته داشتم، این ترم آخر موفق‌تر می‌شد.

ولی به مدیریت ایفای نقش پیشنهاد می‌کنم برای انتخاب ناظر تالار خصوصی که بتونه اعضای تازه وارد رو تشویق به مشارکت در ترم بکنه و راهنمای مناسبی براشون باشه، اهتمام ویژه داشته باشن. نقش ارشدهای چهارگانه در ترم‌های هاگوارتز می‌تونه از مدیر پررنگ‌تر بشه.

۲۸ –ناظر کجاها بودی ؟ دلت می‌خواد ناظر کجا باشی ؟

لندن اولین تجربه‌م بود. بعدم وزارتخونه. محفل هم که الان هستیم خدمت دوستان. خیلی علاقمند نیستم به نظارت انجمن‌های عمومی. باعث می‌شه به جای این که رول باحالی بنویسم، همه‌ش به این فکر کنم که آیا مطمئنم همه متوجه سوژه می‌شن؟ همه برای ادامه دادنش می‌تونن ایده داشته باشن؟ و لذتش رو ازم می‌گیره. نتیجه‌شم حتا در راستای همون اهداف نظارتی، هیچ‌وقت موفقیت آمیز نبوده.

نظارت گروه خصوصی ولی برام متفاوته. بیشتر نیاز به قدرت رهبری و ایجاد انسجام داره... که من ندارم! ولی به دست آوردن و تمرین کردنش رو دوست دارم.

۲۹ –از مدیریت برامون بگو. مدیر بودن خصوصا از نوع فنیش چجوریه؟

فکر کن بنّا باشی. بعد برای استراحت از کارت و تفریح بری جنگل، ولی لش نکنی و جوج نزنی... بلکه واستی تو جنگل به ساخت و ساز!

۳۰–اولین بار چجور تونستی مدیر اعظم رو راضی کنی که بذاره به کدها دسترسی داشته باشی و اصلاحات انجام بدی؟

در واقع این مدیریت بود که من رو راضی کرد کدها رو انگولک کنم.

اگر درست یادم باشه، قبل از مدیر فنی شدن به صورت رسمی، یکی دو بار خیلی قدیم‌ها به خاطر یک سری سوتی توی منوی مدیریت، یک سری اطلاعات به هم ریخته بود. مثلا پاک شدن یا قاطی شدن تاپیک‌ها یا پاک شدن شناسه یا حذف شدن پخ‌های خونده نشده که سایت باگ می‌زد و همچنان به عنوان جغد باز نشده می‌شمردشون! که من گفتم اینا اصلا دوشواری نداره و یک خط کوئری توی دیتابیس حلش می‌کنه و راهش انداختم.

یه بار دیگه هم ملت آرزو داشتن بشه برای یک تاپیک یا انجمن بکگراند اختصاصی و متفاوت داشت. که سر ایونت کپچر ده تاپیک توی وزارت ایوا، پیاده‌ش کردم.

ولی مدیر فنی شدن این شکلی بود که فنگ (حسن) (علی) فرصت مدیریت سایت رو نداشت و می‌خواست بسپره دست یکی دیگه. از مدیران و ناظران زنده‌ی اون زمان، به من و لینی (هلنا) گفت من به شما دو تا اعتماد دارم... این هاست، خدانگهدار! به ندا گفتم من پرحاشیه هستم و زیاد پیش میاد که

رد بدم! پس مناسب نیستم و دست خودت رو می‌بوسه، منم خدانگهدار! ندا برای این که گولم بزنه و بار تنها به دوشش نیفته، گفت خوب من که از چیزای فنیش سر در نمیارم و نمیشه و یکی باید بلد باشه. که من گفتم پس جایگاه مدیر کل رو خودت تنهایی گردن بگیر و مدیریت فنی رو بده من.

۳۱ –بخش موردعلاقت تو سایت کجاست؟ تاپیک ایفای نقشیه یا منوی مدیریت و کدای پشت صحنه؟ تاپیک و انجمن موردعلاقت رو هم بگو.

قطعا بخش ایفای‌نقش. به جاهای دیگه علاقه‌ای ندارم.

جزیی تر بخوام بگم، فکر می‌کنم برای خیلی از کسانی که در دوران «ارباب» مرگخوار بودن، تاپیک صحبت با ارباب، از محبوب‌ترین تاپیک‌ها بوده.

از تاپیک‌های ایفای عمومی، هالی ویزارد رو خیلی می‌پسندم. آرشیو فیلم‌هاش واقعا گنجینه است، و برای کسانی که می‌اندیشند، تاریخ کل سایت هم توشه! چون از بدو تاسیسش تا همین چند سال پیش، مرسوم بود که اتفاقات و دراماهای سایت رو ملت توی این تاپیک تبدیل به فیلم می‌کردن.

تاپیک دانجن میوزیک خودمو هم دوست دارم... خصوصا اگر فرصتی دست بده و در کنار آهنگ‌های دابی، ایده‌ی پادکست‌هایی که برای دامبلدور دارم هم پیاده کنم. فععکک نکنم دست بده. 

۳۲ –نظرت درمورد شیوه فعلی ورود تاره واردا و آموزششون چیه؟ فکر می‌کنی بهترین دوره سایت کدوم دوره بوده که جذب بالا در کنار موندگاری اعضا داشتیم؟

سیستم جدیدی که تام داره پیاده می‌کنه رو خیلی می‌پسندم. اسپویلش نمی‌کنم. البته اون فقط بخش ورودە. برای بخش آموزش هم راب یک ایده

داده که بعد از تکمیل سیستم تام، احتمالا نوبت پیاده سازی اون می‌شه. اینو هم اسپویل نمی‌کنم.

اما در کنار این دو تا طرح که کمکی هستن به ساده‌تر شدن مسیر، من خیلی روش‌هایی که یک مسیر اجباری و طولانی رو جلوی پای تازه وارد می‌ذاشتن نمی‌پسندیدم. به نظرم تمام این طرح‌ها می‌خواستن جای کمک ارشد گروه رو بگیرن، در حالی که اگر ارشدهایی که برای راهنمایی مناسب باشن برای گروه‌ها انتخاب و ضمنا کاملا نسبت به کاری که باید در قبال تازه‌واردها انجام بدن، توجیح بشن، بهتر از تمام این جایگزین‌ها بازدهی خواهد داشت. در کنار ارشدهای گروه‌ها، به عنوان آلترناتیوی که خود تازه وارد بتونه انتخاب کنه، جادوکارهای ویزنگاموت هم می‌تونن نقش راهنما رو ایفا کنن.

۳۳ –و می‌رسیم به دوران شیرین وزارت با بارفیو و لودو. از خاطرات اون زمان برامون بگو. تفاوت دولتا و اینکه برنامه‌هات اونجور که می‌خواستی پیشرفت یا نه.

وزارت با لودو برام خیلی ذوق داشت. اون موقع فکر می‌کردم بین اون همه عضو قدیمی‌تر و قوی، خیلی به چشم کسی نمیام اصلا! برای مسخره‌بازی‌های دوران تبلیغات کاندید شده بودم و می‌خواستم کنار بکشم که ضایع نشم! بعد شرایط طوری پیش رفت که با یک سری حمایت‌ها، حس کردم می‌تونم توی رقابت بمونم. و نهایتا انتخاب شدنم خیلی بهم انگیزه و اعتماد به نفس داد. به خاطر یهویی شدنش، از اول با طرح و برنامه نبودم و سعی کردم بداهه کار رو پیش ببرم. مجموعا دوران بدی نبود... شخصیت پردازی لودو رو خیلی کامل‌تر کرد. از یک قمارباز فرصت طلب و متملق، به یک دیکتاتور تمام‌عیار ارتقا پیدا کرد!

برای وزارتخونه چند تا ایده داشتم که تو اولین مشورت با شنیدن نظر مخالف، ازشون دست کشیدم که بعدا پشیمون شدم. چون کاملا تصادفی وزیر بعدی یکی دو تا از همون ایده‌ها رو پیاده کرد و از قضا بر خلاف اون مشورت‌ها، کاملا جواب داد و ماندگار هم شد. عبرتی شد برام که اگه یک فرد با تجربه گفت یه چیزی جواب نمی‌ده، لزوما درست نمی‌گه! باید توی عمل بررسی کرد و ریسک‌پذیر بود. (یه مشورت دیگه که این یکیو بهش عمل نکردم، انتخاب شناسه‌ی لودو بود! بهم گفتن لودوی قبلی از اسطوره‌های سایته و تو انگشت کوچیکشم نیستی پس شناسه‌ش رو برندار!)

دوره باروفیو خیلی با تجربه‌تر بودم و می‌دونستم چی کار می‌خوام بکنم! محوریت، تزریق سوژه و روایت به ایفای نقش بود. بلاهت باروفیو و هاگرید (معاون وقت) هم خیلی کمک می‌کرد.

۳۴ –با دابی هم می‌خواستی وزیر بشی و بخاطرش دست به شیطنت زدی و با شناسه‌های اعضای قدیمی به خودت رای دادی. انقدر در راس قدرت بودن رو دوست داری؟ یکم بیشتر درمورد اهدافت توضیح بده.

من ته فرم ثبت نامم نوشتم منو نامزد حساب نکنید! این فرم برای دیس کردن وزارته! جدی نگرفتنش که...

هدفم از اون دستکاری آرا، اول یه شوخی کوچیک با برگزارکنندگان انتخابات بود و در مرحله‌ی بعد، ایجاد فرصت برای سوژه سازی! این که یا دابی به ابطال آرائش معترض بشه، یا به عنوان متقلب، مجرم به حساب بیاد! یه چند روزی بزنیم تو سر و کله‌ی هم خلاصه!

چون ایده خیلی بداهه و دقیقه نودی به ذهنم رسید و فرصت هماهنگ کردن با مدیرای ایفا نبود، باعث یک سری سوء تفاهمات شد. من نتونستم درست برنامه و هدفم رو به مدیرا انتقال بدم.
به نظرم اگر به مسئولیت‌های خودم بچسبم و با نخود شدن در هر آشی، خاله خرسه طور سعی نکنم به دیگران کمک بدم، کمتر سوء تفاهم و حاشیه پیش بیاد. تلاش می‌کنم این‌طور باشه.

۳۵ –راستی سوال پیش میاد چجوری با شناسه دیگران به خودت رای دادی؟ آیا این کار نیاز نداشت وارد شناسشون بشی که یجورایی غیرقانونیه؟ آیا مدیران حق دارن هر وقت خواستن وارد شناسه کسی بشن؟

خیر! وارد شناسه‌ی کسی نشدم. و این کار بدون تغییر دادن رمز شناسه‌ها هم به لحاظ فنی اصلا شدنی نیست. رمز عوض کردن هم خوب طبیعتا دسترسی خود فرد رو به شناسه‌ش قطع می‌کنه!
توی جداول مرتبط با آرا، سه تا سطر جدید اضافه کردم و شناسه‌ی رای دهنده رو برابر شناسه‌ی اون افراد قرار دادم.

۳۶ –دوئل رو خیلی دوست داری؟ لذت بخش‌ترین دوئلت رو یادته با کی بود؟

کلا رقابت و چالش حال می‌ده دیگه! دوئلی رو دوست دارم که حدس خودم از نتیجه، شکست خودم باشه. منظورم حدسم در خلوت خودمه... نه که با شکسته‌نفسی بگم آقا ما خاک پاتیم شما پستم نزنی ما باختیم!
یه بار زمان «ارباب» یه دوئل گروهی بین مرگخوارا و محفلیا برگزار شد. یعنی چند نفر از این ور و چند نفر از اون ور انتخاب شدن و دو به دو مقابل هم

قرار گرفتن. محفل تعداد اعضاش زیاد نبود و بنابراین گلچین کرد. اما ارباب بدون این که بگه داستان چیه، گفت یه ماموریت داریم که به اولین داوطلب‌ها می‌رسه! من دیر رسیدم... ولی لینی (هلنا) از خود گذشتگی کرد و نوبتشو داد بهم. از قضا من خوردم به تدی (سارا) که سال‌ها خیلیا بهترین نویسنده‌ی سایت می‌دونستنش و اسمش رو کامیون نمی‌کشید. منم جوجه مرگخوار گمنامی بودم. داوریش هم با ارباب و دامبلدور وقت (وزیر دیگر – ادوارد بونز) (مهران) بود. این که با نظر هر دو دور برنده شدم، افتخاری بود که دلم می‌خواست قابش کنم بزنم به دیوار اتاقم.

دوئل با گلرت هم برام به جهاتی خاص بود. مهم‌ترینش این که فارغ از نتیجه، برام خیلی چالش برانگیز بود که آیا اصلا می‌تونم پستی با 6666 کلمه بنویسم که حوصله‌ی خواننده رو سر نبره؟! خصوصا که سبک اصلیم طنزه و توی جدی کاملا نوب حساب می‌شم. در عین حال طنز کشش طولانی شدن نداره. قبل از این که نتایج بیاد، همین که پستم دراومد، باعث می‌شد در چالشی که برای خودم متصور بودم پیروز باشم. و این بخش لذتبخشش بود.

۳۷ –و از اشخاص فعلی یا قدیمیا کسی هست بخوای برگردونیش باهاش دوئل کنی؟ نتیجه‌ش چیه؟

بر مبنای توضیحی که تو سوال قبل دادم که چه دوئلی حال می‌ده، زمانی که مورفین توی سایت هنوز به صورت جدی فعال بود، خیلی دوست داشتم باهاش دوئل کنم. الان که نیست اگرم بیاد یه دوئلی کنه و بره، فایده نداره!

الان هم با وینکی دلم می‌خواست دوئل کنم که درخواستمو رد کرد. وینکی جن به برق زننده!  به جاش به زودی توی یه پست دیگه از خجالتش در خواهم اومد! 

۳۸ –بنظرت نقد چقدر می‌تونه کمک کننده باشه؟ پیشنهادت واسه تقویت نوشته‌های بچه‌ها چیه؟ (توصیه‌های بینظیری میکنی و کاش اینجا هم‌بگیشون هنوزم که هنوزه مثال فوتبالیست شدنو یادمه)

مشکل اینه که خودم یادم نیست اینی که گفتی رو.  احتمالا یه چیزی توی لحظه گفتم و فرداش هم یادم نبوده حتا! 

قطعا کمک می‌کنه... آدم تا بازخورد نگیره، خیلی زمان می‌بره تا خودش بتونه متوجه قدم و تغییر بعدی که باید ایجاد کنه می‌شه. بذار بگم چه کارهایی نکنن تا بتونن حداکثر سود رو از نقد گرفتن ببرن.

پشت سر هم درخواست نقد ندن... بین درخواست‌ها اجازه بدن نکات قبلی کامل جا بیفته. آدم وقتی تصمیم می‌گیره تغییری رو در نوشته‌هاش ایجاد کنه، دفعات اول بهش فکر می‌کنه. ولی بعد از مدتی انجام دادن اون شیوه، به یک فرآیند خودکار تبدیل می‌شه.

از این منتقد به اون منتقد نپرن. منتقدی رو برگزینن که سبک نوشتن و بعد نقدش رو می‌پسندن و با همون برن جلو.

۳۹ –کسی هست که همه پستاشو دنبال کنی یا یکم فنش باشی؟

هرپو و وینکی هر پستی بزنن حتما می‌خونم. از بین اعضای جدیدمون هم لونا

نظرم رو جلب کرده. فعلا هی کنجکاوانه دارم دنبال می‌کنم تا ببینم آیا بعدی هم همینقدر خوبه؟

۴۰ –الگوت تو سایت کی بود/هست؟

شاید صرفا چند ماه اول عضویت، دلم می‌خواست مثل چند تا از طنزنویس‌هایی که شوخی‌های +18 می‌گنجوندن بنویسم. تحت تاثیر جو نوجوانی و هیجانات بلوغ! بعد از اون دیگه کسی رو در حد الگو در نظر نگرفتم. البته که به صورت خودآگاه یا ناخودآگاه خیلی جزییات رو از افراد مختلف یاد گرفتم.

۴۱ –اگه بخوای از اعضای غایب سایت یکیو برگردونی؟

دلم برای «ارباب» خیلی وقت‌ها تنگ می‌شه و بهش فکر می‌کنم. ولی دوست ندارم برگرده. چون فکر می‌کنم الان همینجوری که هست راحت‌تره.
دلم برای فعالیت گروهی با هاگرید که رولامون پر از اینسایدجوک هایی باشه که باعث بشه هیشکی به جز خودمون رولمون رو نفهمه هم تنگ شده. ولی هر بار سعی کردم تحریکش کنم، دم به تله نداده.

۴۲ –خب بریم سراغ ترین ها: (می‌تونی چند تا انتخاب کنی)

بهترین نویسنده طنز حال حاضر: وینکی (قابل ذکر: هرپو، سیبل، میرتل)
بهترین نویسنده طنز تاریخ سایت: مورفین (چند تا اسم قدیمی فراموش شده هم جهت ادای احترام می‌گم: بادراد ریشو! (آرین) پیوز! (سهراب) برادر حمید! و چند تا که بهترین نیستن اما آندرریتد بودن زمان خودشون: ریگولوس، (سارا)

دافنه گرینگرس)

بهترین نویسنده جدی حال حاضر: هاول (قابل ذکر: کوین... چون ازش پست جدی خیلی خیلی محدود خوندم به ذکر نام اکتفا کردم. ولی یه دونه‌شون خیلی توی ذهنم ثبت شده.)

بهترین نویسنده جدی تاریخ سایت: از اون جایی که تا چند سال قبل اصلا پست‌های جدی رو دنبال نمی‌کردم، انتخابم به همین اعضای فعلی محدود می‌شه که در سطر قبلی گفتم.

بهترین نویسنده فارغ از سبک: میرتل توی هر دو سبک اگرچه برام نفر اول نیست، اما جزو لیست تاپ چندم قرار می‌گیره. البته توی هر دو سبک، بعضی پست‌هاش رو بی‌نهایت دوست دارم و بعضی پست‌هاش باب سلیقه‌م نیست.

بهترین ناظر تاریخ: «ارباب»

بهترین مدیر تاریخ: فنگ (حسن) (علی)

بهترین ترم هاگوارتز: یادم نیست!

بهترین محل زندگی (از...):  مال شناسه‌ی مارووولوی خودم!

(چند بار تو گروه مربوط به بحثای فنی گفتم این فیلد رو برگردونین زیر آواتار که توی چشم باشه که از خلاقیت ملت بهره ببریم. لطفا پویشش رو راه بندازین بلکه تام وقعی بنهه!)

بهترین امضا: امضای شناسه‌ی دامبلدوری که هاگرید ایفا می‌کرد. نقل نمی‌کنم چون چیزی ازش متوجه نمی‌شید... اینسایدجوک بود. 

جالب ترین شخصیت ایفایی: مورفین، هرپو، اسنیپ (ورژن میرتل)

بهترین پستی که خوندی: حافظه‌ی کاربر مورد نظر تعطیل است!

بهترین پستی که نوشتی: حافظه‌ی کاربر مورد نظر تعطیل است!

همش که بهترین‌ها بود... زرشک طلایی بدترین‌ها ندارین؟ برای بعدی‌ها بذارین!

۴۳ –بهترین و بدترین خاطره‌ت از سایت چیاست؟

بدترین رو نمی‌تونم نقل کنم. یه پستی با شناسه‌ی دابی توی خاطرات مرگخواران نوشتم، لابلای اون هست. شایدم این باشه که بدترین خبر زندگیم رو اولین بار از طریق یک پیام توی چت‌باکس متوجه شدم.

بهترین هم با حافظه‌ای که دارم خیلی سخته... دوره‌ای که با هاگرید رودولف می‌رفتیم کوییدیچ‌بال و بعدم جیگرکی خیلی خوش می‌گذشت. سایتی نبود؟ کار کردن روی پست‌های کوییدیچ هم همیشه کیف می‌داد. بیشتر تیمی که با هاگرید و ریگولوس و دافنه داشتیم توی ذهنمه. شایدم ریگولوس و دافنه تو دو تا دوره مختلف باهامون بودن. قاطی کردم بچه انقدر سوالای تاریخی نپرس ازم.

۴۴ –تا حالا تو سایت سوتی وحشتناک دادی؟ تعریف کن برامون.

توی سایت نیست ولی به سایت مربوطه. ترم یک دانشگاه یک دختری که دورادور ازش خوشم میومد بهم یه سری پیام داده بود و داشتم جواب می‌دادم، همزمان داشتم با «ارباب» هم چت می‌کردم. بعد یهو اشتباهی

پیام این ور رو اون ور فرستادم. یادم نیست پیامه چی بود ولی از کلمه‌ی «ارباب» به عنوان منادا استفاده کرده بودم. از شانس طرف در جا هم سین کرد! بعد گفتم اشتباه پیام دادم اینو داشتم یه جای دیگه می‌فرستادم. بعد دوزاریم افتاد که اوضاع اصلا بهتر نمی‌شه اگر یکی دیگه رو «ارباب» خطاب کرده باشم...

۴۵ –اگه قرار بود سایت بسته بشه و مهلت میدادن بهت برای خداحافظی، چیکارا می‌کردی تو این مدت؟

هیچی... به نظرم شیرینی اتفاقات مال لحظه‌ی وقوعشونه. تکرارشون حسرت و ملاله. و کلا از لحظات خداحافظی فراری هستم.

۴۶ –شخصیتای ایفاییت و کلا جادوگران چقدر روی زندگی واقعیت تاثیر گذاشتن؟ یعنی خارج از اینجا هم بهشون فکر می کنی؟

چند روز پیش نیوت توی گروه تلگرامی یه وویسی از شونصد سال پیش رو ریپلای زد که توش داشتم با صدای مارووِلو و از زبون خودش حرف می‌زدم. شونصد تا وویس بود که نمی‌دونم اصلا به چه مناسبت فرستاده بودم!

رپ خوندن دابی موقعی خلق شد که بیت گذاشته بودم تا یه شعر جدیدی بنویسم و یهو دیدم به جای خودم دابی شروع کرده روی بیت بداهه کردن!

این از زنده بودنشون... کلا همشون برام صدا و لحن دارن و صرفا نوشتاری نیستن.

دابی از همه زنده‌تره... هست کنارم همیشه. یا بهتره بگم درونم.

در مجموع تاثیر بیشتر برعکس بوده. یعنی با این که از جاهای دیگه الهام می‌گرفتم برای ساختنشون، بعدا یهو ردپای خودم رو توشون پیدا می‌کردم. شاید مستقیما ندیده باشم که از هر کدوم چه اثری پذیرفتم. اما به صورت تئوریک باور دارم که وقتی بارها و بارها خودت رو جای یه شخصیت می‌ذاری و فکر می‌کنی، ذهنت عادت می‌کنه به اون مدل فکر کردن. برای همین می‌دونم که حتا اگر ندیدم، تاثیر داره. به همین خاطر هم شخصیت دامبلدورم همیشه



می‌گه طوری نی... می‌خوام ازش یاد بگیرم و فشار نخورم.

۴۷–سوژه یا پستی هست که با خودت مرور کنی و بگی یادش بخیر چقدر نوشتنش خوش گذشت؟



سلام کوین. اسمم ماهیه و فامیلیم قرمز. بریم برای شروع مصاحبه

۴۸ –حاضری جای یکی از شخصیتای ایفایت زندگی کنی و دیگه نتونی خودت بشی؟ اگه آره جای کدوم؟

حاضر نیستم. ولی اگر مجبور باشم یکیش رو انتخاب کنم، باروفیو!

۴۹ –با مروپ ایفای دونفره داشتین. هماهنگ کردنش سخت نبود؟ چطور می‌شه زوج ایفایی شد و رولا و شخصیت پردازیای همدیگه رو تکمیل کرد؟

قسمت سخت اون تعامل با مروپ بود. چون اون آلردی یه شخصیت کامل و جا افتاده داشت که من مارووِلو شدم. و مارووِلو صرفا به هر بهانه‌ای می‌زد توی سر مروپ! اون بود که باید واکنشش به این موجود زمخت و روی اعصاب رو طوری تنظیم می‌کرد که با چیزی که ساخته بود جور دربیاد.

برای من لذت و شیرینی کار تیمی از اون دوره به یادگار مونده. مروپ کلا توی بارش فکری و ایده پردازی خیلی هم‌تیمی خوبیه و کار آدم راحت می‌شه موقع پروژه مشترک.

در کل با هر عضوی که می‌تونید، تیم سازی و تعامل بین شخصیت‌ها رو تجربه کنید. مزه‌ی ایفا به این کنار/مقابل هم قرار گرفتناشه. هیچ شخصیتی وسط بیابون نمی‌تونه کامل بشه.

۵۰ –با هاگرید هم یجورایی زوج بودین؟ چی شد تصمیم گرفتین علیه لرد شورش کرده و لرد شکلاتی به جامعه قالب کنین؟

هاگرید و باروفیو مصداق واقعی احمق و احمق‌تر بودن! لرل و هاردی! با این تفاوت که هیچ کدوم حس نمی‌کرد دیگری خنگه تا از دستش حرص بخوره! بعدا یه دوره هم تریو داشتیم. هوریس که همیشه برای زیاده‌روی در نوشیدنی کره‌ای، به جای دفتر خودش تو کلبه‌ی هاگرید تلپ بود، و رودولف که همیشه به خاطر زیرآبی رفتن، بلا از خونه پرتش می‌کرد بیرون و اونم کلبه‌ی هاگرید رو مکان می‌کرد. تمثال جادویی خونه مجردی بود.  اسمش هم گذاشته بودیم کلبه‌ی دوستان. چون یه بار طرفای میدون انقلاب سه تایی رفتیم یه آش فروشی. اسمش یه چیز دیگه‌ای بود ولی یارو گفت به کلبه‌ی دوستان خوش اومدین! ما هم اینو از همون جا برداشتیم و گذاشتیم روی کلبه‌ی هاگرید! 

شورشی در کار نبود... «ارباب» خبر داد که ده روزی می‌ره مسافرت و توی سایت غایبه و ما خودمون حواسمون باشه. به خوب کسی هم اعتماد کرد!

دسترسی نظارت خانه ریدل رو دادم به هاگرید و گفتم بیا به عنوان لرد شکلاتی (به جای لرد سیاه) اعلام حکومت بر مرگخوارا کن! یه نشان چتر صورتی هم به جای علامت شوم گذاشتیم توی پروفایلامون (برگرفته از چتری که هاگرید چوبدستی شکسته‌ش رو توش جاساز کرده بود تا در مواقع لزوم قاچاقی جادو کنه!) در واقع این راهی بود که برای فعال نگه داشتن گروه در غیبت «ارباب» به ذهنم رسید. تا ملت بزنن تو سر هم که هاگرید رو به ارباب بودن قبول دارن و باهاش بیعت کنن یا جلوش وایستن، آب‌ها از آسیاب افتاد و «ارباب» برگشت!

۵۱ –محفلی بودن برات لذت بخش تر بود یا مرگخوار بودن؟ جو خونه گریمولد با خونه ریدل رو مقایسه کن.

مرگخوارِ «ارباب» بودن خیلی کیف داشت. اون لذت به جبهه‌ی تاریکی برنمی‌گشت. به تعهد و توجهی برمی‌گشت که «ارباب» خرج گروهش می‌کرد. اون تجربه رو نمی‌تونم با چیز دیگه‌ای مقایسه کنم.

۵۲ –ایوونتی هست که خیلی دوستش داشته باشی و دلت بخواد مجدد تو سایت برگزار بشه مثل مراسم اسپم زنی ؟

لیگ کوییدیچ رو همیشه دوست دارم!

ایونت کیچر ده تاپیک که از مرحله‌ی رنگی شدن نقشه توی GTA سن اندرس الهام گرفته بودم به نظرم خیلی هیجان داشت! با این که خودم توش شرکت نکردم و فقط پشت صحنه بخش فنّیش رو هندل می‌کردم.

انتخابات وزارت هم بخش تبلیغات و مناظراتش بعضی دوره‌ها خیلی حال می‌داد. وقت‌هایی که افرادی با خلاقیت بسیار، دنیای حقیقی رو در قالب ایفای نقش بیان می‌کردن. الان بعید می‌دونم جو اعضا و سایت طوری باشه که دیگه اون مدلی تکرار بشه.
شروع تاپیک «حـمـلـه!» هم خیلی شاهکار بود! خودجوش ملت سبک عضو تازه واردی که تاپیک ارزشی زده بود رو تقلید کردن! به جای این که تاپیکش پاک بشه! پستاش یکی از یکی مریض‌تره!

۵۳ –نظرت رو درمورد اعضای زیر بگو:

هلنا ریونکلاو (گابریل دلاکور): روزی رو می‌بینم که نواده‌ی هلنا همچنان متعهدانه بالای سر سایت واستاده و زنده نگهش داشته!  یکم اقتدارش رو در اعمال نظر به عنوان مدیر بیشتر کنه و رودرواسی رو بذاره کنار، حله.

میرتل گریان (مروپ گانت): بی‌اندازه مستعد در هر چیزی که بخواد بره سراغش. یادمه روزی رو که از ته دل می‌گفت که عمرا بتونه طنز بانمکی بنویسه. نیازی به توضیح نیست که بگم بعد چه شد!

سیریوس بلک: نمی‌دونم چرا سال‌های سال ازش خوشم نمیومد. احتمالا اون پیش‌زمینه‌ی اولیه‌ی ذهنیم بود... چون یک مدت که نبودیم و دوباره برگشتیم و یادم نبود که ازش خوشم نمیومده، دیگه ازش خوشم اومد. 

دامبلدور (لادیسلاو زاموژسلی): جدای از ایفای نقش و قلم گیرا و امضادارش، شخصیت بی‌اندازه محترمی هم داره.

سیبل تریلانی: با این که خودم همیشه طنز می‌نویسم و در این زمینه ابدا متواضع نیستم، هیچ وقت جوری که سیبل طنز می‌نویسه و کلماتی که برای توصیف به ذهنش می‌رسه و ضرباهنگ اتفاقات پست‌هاش ازم برنمیومده و از این بابت بهش غبطه می‌خورم و تحسینش می‌کنم.

آگاتا تیمز (لاکرتیا بلک): همیشه انقدر با نیک‌اندیشی و لطف ازم یاد کرده که یه حس شرمندگی و خجالت خاصی نسبت بهش دارم و نمی‌دونم با این حسه چه باید بکنم. جزو تازه‌واردهایی بود که توی همون چند تا پست اول نظرم رو جلب کردن. کاش پیوسته‌تر حاضر باشه.

آیلین پرینس (کاتسوجی یامازاکی): یادمه تو اوج رکود سایت، یک نفره ایفای نقش رو زنده نگه داشته بود و واقعا کارش ارزشمند بود. استعداد خیلی خوبی هم داره که اگر وسواس و کمالگرایی جلوشو نگیرن می‌تونه بسیار شکوفا بشه.

خودت هم حداقل ۷ نفر رو انتخاب کن و بگو :

تام ریدل جونیور: در دوران قبلی حضورش در سایت، همیشه سگ و گربه بودیم. دارم امیدوار میشم که شاید برخلاف تصور خودم، بالاخره دوزار به بلوغ رسیدم که الان در صلح و آرامش همکاری می‌کنیم. شایدم اون قوی‌تر شده که می‌تونه منو تحمل کنه و از اصطکاک جلوگیری کنه.

رابستن لسترنج: اگر انتخاب با من بود راب رو می‌ذاشتم مدیر ایفای نقش. خیالم هم بابت تعاملش با سایر مدیران و اعضا راحت بود، به خاطر اخلاق نیک و حُسنِ نظر... هم بابت پویایی ایفای نقش، بابت ذهن خلاقش در ایده پردازی.

گادفری میدهرست: شاید ذهنم از دنیایی که خلق کرده فرسنگ‌ها دور باشه. اما در عین حال از خوندن بریده‌های مستقل نوشته‌هاش، علی‌الخصوص اون‌هایی که حالت نجوا و نیایش داره، از قول یکی از شخصیت‌ها با یکی از خدایان یا پادشاه یا کسی که تبدیلش کرده و این‌ها، بسیار لذت می‌برم و ارتباط برقرار می‌کنم و همیشه دورادور دنبال می‌کنم. از این هم خیلی خوشم میاد که مشخصه کاملا برای خودش فعالیت می‌کنه... نه پسند دیگران و نشون دادن چیزی به کسی. به نظرم این مدل نوشتن همیشه اثرش رو در متن نشون می‌ده و می‌کشدش بالا!

هوریس اسلاگهورن: مشکوکم مشکوکم به تو... خیلی بیشتر از اون می‌دونی که تازه وارد باشی!

گیلی‌گیلی لاکهارت: از ایفای‌نقش کنندگان مود علاقه‌ی من در اعضای حال حاضر سایت. یه رولی هم داره که معذورم بهش اشاره کنم ولی از پست‌های مورد علاقمه!

جیمز سیریوس پاتر: از اون انرژی و انگیزه‌هایی که سایت بهش نیاز داره... شیطنت‌های زیرزیرکی شخصیتش رو هم خوب درآورده.

آقای اولیوندر: این که از ابتدای عضویت به فکر کمک به بهتر شدن سایته بسیار ارزشمند و شایسه‌ی تقدیره.

لونا لاوگود: کلا که شخصیت لونا رو توی کتاب خیلی می‌پسندیدم، لونایی که توی سایت ارائه می‌ده رو هم خیلی دوست دارم. منتظرم توی پست‌های طنز و دنباله‌دار هم لونا رو ببینم، تا ببینیم چی‌طو می‌شه!

گروگان استامپ: درک نکردم چرا یهو ول کرد رفت... ایفای نقشش و ایده‌هاش خیلی با سلیقه‌م جور بود. گروگان اگه این پیام رو می‌خونی در جریان باش که خیلی لوسی. 

روفوس اسکریمجیور مرحوم: لعنت خدایان آمون بر او...

بریم سراغ سوالات شخصی تر:

۵۴ –محمد حسن تو آینه نفاق انگیز چی می‌بینه؟ هرکدوم از شخصیتاش چی؟

می‌بینه رفته پیش برادر غیرخونی و از برادر خونی نزدیک‌تری، که دیگه این جا نیست.

دابیِ من هیچ وقت نتونست بالاخره آزادی حقیقی رو متصور بشه... اگرچه خیلی دنبالش گشت، اما پیداش نکرد. پس نمی‌تونه این رو ببینه. ولی این رو می‌دونم که هر چیزی که ببینه، بلافاصله به خاطر دیدنش سرشو می‌کوبه توی آینه‌ی نفاق انگیز و باعث می‌شه بشکنه و برای همیشه از بین بره.

دامبلدور هیچ وقت نمی‌ذاره کسی جواب این سوال رو بفهمه. یک بار می‌گه جوراب پشمی پامه و دیگه سردم نمی‌شه... یک بار دیگه می‌گه بالاخره یک برتی بات با طعم مورد علاقه‌م گیرم اومده... ولی شاید توی آینه تونسته وقتی که کار آسون رو به کار درست ترجیح داده رو جبران کنه.

۵۵ –از بین یادگاران مرگ کدوم رو انتخاب می کنی و چرا؟

ساعت برنارد رو (= من از بین کی‌روش و برانکو، حشمت مهاجرانی رو انتخاب می‌کنم! )

همیشه انتخابم شنل نامرئی بوده. حس می‌کنم نسبت به گذشته جذابیتش برام خیلی کم شده. چون بدون شنل کم توی سایه و دور از چشم‌ها وایسنتادم. ولی هنوزم از بقیه با اختلاف جالب‌تره.

۵۶ –چجور آدمی هستی؟ از اخلاقیات برامون بگو.

آدمِ بی‌خود!  از داخل که نگاه کنی همه خوبن و بدترین ویژگیشونم اینه که زیادی مهربونن!  جواب این سوال رو در مورد هر کسی از اطرافیانش باید گرفت.

۵۷ –تایپ mbti و کهن الگوت چیه؟

شونصد باری که قبلا MBTI داده بودم INTP شده بودم... ولی چند ماه پیش که مجدد دادم INTJ درومد. نمی‌دونم تستش غیر استاندارد بود یا من

احساس پیریم زیاد شده و دارم محافظه‌کارانه‌تر از چیزی که هستم تصمیم می‌گیرم.

آرکتایپم توی تستا همیشه با اختاف زیاد هادس می‌شه (با کسب اجازه از سالازار قربان ) و در رتبه‌ی دوم و سوم هفائستوس و دیونوسوس هم امتیاز نسبتا چشمگیری دارن. در سمت مقابل همیشه زئوس و هرمس هیچ وقت هیچ امتیازی به دست نمیارن!

۵۸ –کاراکتری تو دنیای فیلم، انیمیشن، کتاب و... یا حتی دنیای واقعی، هست که شبیه خودت باشه و بگی این چه منه!؟

شباهت از جمیع جهات هیچ وقت نشده. ولی در یک وجه خاص، خیلی!

مثلا آخرین بار موقع تماشای فیلم‌های جانوران شگفت‌انگیز وقتی مشخص شد بوگارت نیوت چیه، در جا کسی که با هم فیلمو می‌دیدیم گفت اینش کاملا توئه! و منم همین داشت توی ذهنم می‌گذشت.

یا مثلا وقتی اولای دوران دانشجویی فیلم کوتاهی درباره‌ی عشق رو دیدم، حس کردم مدل عشق ورزیدنش کاملا باهام یکیه (البته فقط الگوهای ذهنیش... نه عملی!)

قاتل سریالی هم نیستم و به خون علاقه‌ای ندارم اما در لایه‌های زیرین و در بعضی رویکردها خیلی با دکستر احساس قرابت می‌کردم. (فصل‌های جدیدی که بعدا بهش اضافه کردن رو ندیدم. بر اساس هفت هشت فصل اورجینال اولش می‌گم)

۵۹ –چند تا از نقطه ضعفا و نقطه قوتات رو بگو.

حرصِ چیزی رو خوردن که به تو مربوط نیست، به نظرم حماقته... و من بسیار مرتکبش می‌شم. شلخته هستم. تنبل. بی‌نظم و برنامه. موقع بحث کردن (حتا در مسائل علمی و کاری) ناخودآگاه لحنم خیلی تند میشه. هیجانمه! چون از مباحثه تئوریک خیلی لذت می‌برم! اصلا حس خشم نسبت به چیزی ندارم! ولی از بیرون وقتی مثلا دارم استدلال می‌کنم که فلان دلیل برای اثبات فلان مساله در نظریه‌ی گراف کافی نیست، همه می‌گن حالا چرا انقدر عصبانی شدی. توانایی متمرکز موندن روی یک کار واحد رو هم اصلا ندارم. حواسم کلا در حال جست و خیزه!

کلا کینه به دل نمی‌گیرم. احتمالا به خاطر فراموشکاری! و سعی می‌کنم افراد و مسائل رو تفکیک شده نگاه کنم. مثلا اگر یارو احمقه، منکر خوشتیپ بودنش نشم. (به خودت نگیر لاکهارت! تو تیپتم جلفه!) به نظرم اکثر آدما این توانایی رو ندارن. نمی‌تونن توی چیزی که از کلّیتش بدشون میاد، جزییات مثبت رو ببینن. انکار می‌کنن!

۶۰ –چه سبک کتابایی رو بیشتر دوست داری؟ فانتزی خون حرفه‌ای هستی؟

ابدا! به جز هری پاتر، فانتزی‌هایی که خوندم به همون سن نوجوانی و به 3 عنوان محدود می‌شه. آتش دزد، بچه‌های بدشانس، آرتمیس فاول. سومی رو با این که جالب به نظرم می‌رسید، تمومش نکردم.

سبک خیلی برام ملاک نیست. به شدت فرمالیستی نگاه می‌کنم. یعنی برام مهم اینه که هر حرفی که یارو می‌خواسته بزنه رو، به کمک فرمش منتقل کنه... به محض مستقیم گفتن، می‌خوره توی ذوقم. مثلا یه مجموعه داستان کوتاه از هاینریش بل خونده بودم و خیلی دوست داشتم. بعد سراغ کتاب معروفش یعنی عقاید یک دلقک رفتم. به زحمت تا نصف کتاب تحمل کردم که هی شروع می‌کنه حرفاشو از زبون یکی از شخصیتای کتاب به صورت لخت و مانیفست‌وار می‌کوبه تو صورت خواننده و نهایتا رها کردمش.

رمان‌خون حرفه‌ای نبودم هیچ وقت که یک سبک یا دوره یا نویسنده رو پیگیر دنبالش کرده باشم. پراکنده با توجه به معرفی رمان‌خون‌های حرفه‌ای دورم که سلیقه‌م رو می‌شناسن عناوینی رو خوندم.

بوکفسکی رو خیلی می‌پسندم. به طور خاص «عامه‌پسند» رو.

از کورکف هم دو تا عنوان خوندم که خیلی به دلم نشست. «مرگ و پنگوئن»ش واقعا شاهکار بود و باهاش ارتباط ویژه‌ای برقرار کردم.

۶۱ –چه ورزشایی رو دوست داری؟ طرفدار کدوم تیم فوتبالی؟

مدرسه و دانشگاه به جز فوتبال همیشه پای میز پینگ‌پنگ دیده می‌شدم. توی فوتبال هم مهاجم ایستایی بودم که کل بازی منتظر لحظه‌ی طلایی می‌مونه که از غفلت مدافعین سوء استفاده کنه و یک آن از آفساید خارج بشه و ضربه‌ی آخر رو بنوازه.  البته این سبک اقتضای دسته‌ی وزنیم بود. 

میلان - پرسپولیس

۶۲ –کلا چه سبک موسیقی هایی گوش میدی؟ چندتا از آهنگا و خواننده‌های مورد علاقه‌ت رو بنویس.

سبک‌ها دوره دوره عوض شده... الان سال‌هاست به صورت فعال موسیقی گوش نمی‌کنم (اکتیو لیسنینگ) و فقط موقع کار و به صورت منفعل (پسیو لیسنینگ) موسیقی بی کلام الکترونیک گوش می‌دم. برای ساکت کردن صداهای اضافه‌ی ذهن و تمرکز بیشتر روی کار؛ نه توجه به خود موسیقی.

با نگاه تاریخی بخوام علایق گذشته‌م رو ردیف کنم می‌تونم به این آرتیست‌ها اشاره کنم:

رپ اولدسکول (کلا!)

الکترونیک (burial و تمام کسایی که سعی می‌کنن شبیهش آهنگ بسازن، BLVCK CEILING، Massive Attack)

System Of a Down, Rammstein

Garry Moore, Stive Ray Vaughn, Jimmi Hendrix

Sleep Dealer, Mono

شهرام ناظری، محسن نامجو

Ibrahim Malouf, Anwar Brahim

Louis Armstrong, Ray Charles

۶۳–چطور شد با دابی رفتی سمت تولید محتوای رپ؟ کارات اصیله یا با Ai درستشون

می‌کنی؟

بالاتر اشاره کردم که یک بار داشتم خودم رپ می‌نوشتم که یهو دابی خودش اومد وسط! بعد به ذهنم رسید که رپر بودن به شخصیت دابی حتا بیشتر از خودم میاد. نژادی که برده به حساب میاد و علی رغم آزادی ظاهری، اصالتی برای حقوقش قائل نیستن! AI جز تولید عکس برای کاور آهنگ‌ها نقشی نداره. دوستانی که در تلگرام سایت هستن اجرای زنده‌ش رو هم شنیدن.



۶۴ –فیلم و سریال و انیمیشن و انیمه. اولیتت با کدومه؟ و اینکه چیا می‌بینی و به بچه ها توصیه می‌کنی ببینن؟

هیچ‌کدوم! کلا دو سه تا سریال معروف قدیمی دیدم (لاست و دکستر و ترو دیتکتیو فصل یک) و در هم به معدودی از فیلم‌های مشهوری که همه دیدن نوک زدم. خیلی از همونا که همه دیدن رو هم ندیدم حتا. سریال مورد علاقه‌م که هفتاد بار دیدمش پس از گذشت سال‌ها دیالوگ به دیالوگش رو حفظم پاورچینه! انیمه‌بین نیستم ولی انیمه‌بین‌ها رو دوست دارم!



(وینکی و مورفین)

۶۵ –آشپزیت چطوره؟ غذا و دسر مورد علاقت؟

اینترنت که قطع شده بود و بازار کارم با اختلال مواجه شد، توی دیوار دنبال آگهی‌های استخدام آشپز می‌گشتم. توی آشپزخونه زیاد کار کردم. نه به عنوان شغل البته. داوطلبانه. از دو هفته کمک آشپز بودن برای پخت هر وعده

4000 پرس غذا شروع شد و کم کم از روی دست سرآشپزهای حرفه‌ای که اون جا بودن نگاه کردم تا یاد بگیرم. سالی یک ماه یا بیشتر هم برای یک جمع 50-60 نفره وظیفه‌ی آشپزی رو به عهده دارم. طبخ شام عروسی یکی از دوستام هم با من بود. 

غذای ایرانی، ماهی به همه چیز ارجحیت داره. فست فود هم سوسیس بندری انتخابمه. دسر هم حُمُص.

۶۶ –گیمری؟ اگه آره بازی‌هایی که دوستشون داشتی رو بگو.

گیمر به معنای خوره‌ی بازی که همه‌ی عنوان‌ها رو – حداقل در یک سبک بازی می‌کنه، نه! ولی وقت زیاد پای گیم گذاشتم.

در کودکی IGI و هری پاتر 1 عمرم رو به فنا دادن. بعدتر جنرال و پس 13. یه دوره هم با بچه‌های سایت افتادیم رو کانتر 1.6! سن اندرس رو ذکر نکردم چون بازی نکردم... زندگیش کردم. 

۶۷ –یه روز عادی از زندگیت رو شرح بده.

خونه‌ی خودم که باشم کاملا یکنواخته! 90% زمانم پشت لپ‌تاپ می‌گذره. حالا این تایم بین کار و کدنویسی، جادوگران، بیت ساختن یا دنبال بیت گشتن و یاد گرفتن چیزای جدید در مورد موزیک پروداکشن یا حوزه‌ی کاریم از طریق یوتیوب تقسیم می‌شه. این که کل روز هی اسمم رو توی آنلاین‌ها

می‌بینید، احتمالا بازه‌های کوتاهیه که منتظر خروجی گرفتن از آهنگ یا کامپایل شدن کد هستم!

یه تایم کوتاه مطالعه توی شروع روز و یک ساعت بیرون زدن در ساعات انتهاییش هم به برنامه اضافه کنید. به علاوه‌ی هفته‌ای چند ساعت به صورت پراکنده توی یک سری کلاس‌ها شرکت کردن.

ولی نکته‌ی مثبتش این‌جاست که همیشه خونه نیستم و زیاد می‌زنم به سفر! یعنی کوله رو که برمی‌دارم مثلا برم تهران و به مادرم سر بزنم، از همون‌جا ممکنه دور ایران چرخ بخورم و تو شهرای مختلف برای کارای متفاوتی توقف داشته باشم و یکهو یک ماه بعد برگردم.

مثلا پاسخ به همین مصاحبه رو تو خونه شروع کردم. بخش عمده‌اش رو اصفهان نوشتم و الان تو قطار به سمت مقصد بعدی و در گذر از شونصد شهر داره تکمیل می‌شه!

۶۸ –اگه یه بچه بهت بگه زیر تختش هیولا هست، واکنشت چیه و چی‌کار می‌کنی؟

ازش می‌پرسم چه شکلیه؟ می‌تونه برام نقاشیشو بکشه؟ بعد با توجه به شکلش توی نقاشیه روش اسم می‌ذاریم و شروع می‌کنیم با هم قصه‌ی زندگیش رو ساختن. این که مامان باباش کیا بودن. وقتی بچه بوده چه بازیایی می‌کرده؟ کم کم مثل ریدیکولوس ماهیت هیولائه مضحک می‌شه.

اتفاقا همین اواخر یه بار که یه بچه داشت یه هیولا با هشت تا چشم که توی هر کدوم از چشماش کلی دندونای تیز داره صحبت می‌کرد، یهو گفتم منم دیدمش و عکسی که حین توصیفاتش با AI ازش ساخته بودم و همین

ویژگی‌ها رو داشت و در عین حال رنگ و وارنگ بود و چهره خل و چل واری داشت رو بهش نشون دادم. عاشق هیولائه شد!

۶۹ –اگه ناراحت باشی چی حالت رو بهتر می‌کنه؟

بستگی به میزانش داره. اگر شدید باشه، اول یه مدت طولانی در موردش می‌خوابم طولانی که می‌گم می‌تونه بسته به همون شدت، 24 ساعت رو هم رد کنه! بعد نوشتن، خلوت و عبادت.

۷۰ –زندگی برات چه معنایی داره و هدفت تو زندگی چیه؟

به گمانم یه فیلم باشه. نمی‌گم شبیه فیلم. هرچی که فیلم داره... فیلمنامه، کارگردان، دوربین، بازیگر و ... این جا هم هست. هدف هم... باید پی این باشی که چطور نقش خودت رو به بهترین شکل بازی کنی. هیچ بازیگر عاقلی از این که نقشش قراره تو عشق و حال باشه یا تو رنج و زحمت، ناراحت نمی‌شه. به شرط این که یادش نره جلوی دوربینه و صحنه بالاخره به پایان خواهد رسید!

تصادفا همین اخیر یه تیکه بداهه‌ی الکی روی بیت نوشته بودم با همین مضمون که پیوست می‌کنم.

۷۱ –چی شد رفتی سمت کدنویسی؟ ازش راضی هستی؟

از بچگی تو تمام سوراخ‌های کامپیوتر انگشت کرده بودم و تجربی یادشون

گرفته بودم. اول راهنمایی که تو مدرسه با برنامه نویسی آشنا شدم، سوراخ مورد علاقه‌م پیدا شد و دیگه ولش نکردم!

کاملا... به دلیل تعامل کم با آدم‌ها، انطباق با منطق انتزاعی ریاضی، مهیا کردن فرصت شغلی بدون نیاز به در استخدام کسی بودن و اختیار زمان خود را به دست داشتن، و وجود لذت حل مساله در فرایند کار!

۷۲ –قشنگترین خاطره ای که می‌تونی باهاش پاترونوس بسازی چیه؟

نمی‌دونم چرا هیچی به ذهنم نمیاد! یعنی هر موردی رو که مرور می‌کنم، می‌بینیم خوشحالیش مال اون لحظه بوده.

۷۳ –به نیروی عشقی که دامبلدور ازش صحبت می‌کرد اعتقاد داری ؟

دامبلدور هیچ وقت با توضیح و تفصیل حرف نمی‌زنه. برای همین حرفاش قابل تفسیر و تاویله. با تفسیری که خودم ازش در ذهن دارم ، بله کاملا.

۷۴ –به خدا اعتقاد داری ؟

بلی. با معیارهای عرفی، فردی مذهبی به حساب میام.

۷۵ –تو چندتا از میتینگای سایت بودی ؟ از حال و هواشون بگو.

چهار پنج تا تولد بودم... به علاوه یه دوره‌ای یه اکیپی شامل من و هاگرید و رودولف و ویولت و ریگولوس و آرسینوس و سوروس (نسیم) و روونا (آتنا) خیلی زود به زود می‌رفتیم گشت و گذار.


اجازه می‌خوام خاطره‌ی اولین میتینگم رو برای بار هزارم بگم.

بچه مدرسه‌ای بودم و حس می‌کردم اگه به مامانم بگم می‌خوام برم تولد جادوگران، تو ذهنش یه سری آدم با آرایش گاتیک میاد که شمع روشن کردن و دارن با خون، نقوش و طلسمات شیطانی روی زمین می‌نویسن تا لوسیفر ظهور کنه!  این بود که گفتم با همکلاسیم می‌رم گیم نت. این گیم نت رفتن با اون شخص روتین بود و زیاد رخ می‌داد! یعنی بهونه‌ی شاخ درآوری نبود.

بعد که رسیدم به مکان برگزاری تولد (بوف نگین رضای آریاشهر) یهو خجالت و اضطراب اجتماعی بر من غلبه کرد و این که یهو برم داخل و برم سراغ ملت جادوگر و باهاشون سلام علیک کنم، شد وحشتناک ترین پروژه‌ی ممکن! هی دور و ور مکان قدم زدم و سعی کردم بر این اضطراب بی‌معنی غلبه کنم... این کار رو به قدری کشش دادم که میتینگ تموم شد و برگشتم خونه. 
حالا این وسط مامانم بدون این که هیچ چیز مشکوکی در کار باشه، خالی بستنم رو بو کشیده بود و زنگ زده بود به مامان اون همکلاسیم که الکی مثلا حال و احوال کنه! این وسط یه «امیرمهدی چطوره؟» هم انداخت وسط که اونم جواب داد «خوبه، خوابیده!»

ما موندیم و آش نخورده و دهن سوخته...

جا داره یادی هم کنم از میتینگ‌های دیسکوردی دوران کرونا... تو اون وضعیت که ملت خودشونو تو خونه حبس کرده بودن، این میتینگ‌ها برای

روحیه‌ی همه واقعا غنیمت بود. حتا یادمه دهه‌ی اول محرم همه سر یه ساعت جوین میشدیم توی وویس چنل و یکی با ربات نوحه پلی می‌داد!

۷۶ –دوستانت تو سایت کیا هستن؟ کدوما رو دیدی ؟

دیدن که به واسطه‌ی میتینگ‌های سایتی خیلی‌ها رو دیدم! اما میتینگ‌ها رو اگر فاکتور بگیرم، هاگرید، رودولف، (مصطفی) روفوس، میرتل، سارا (ریگولوس) آرمینا (ویولت) سیاوش (تراورز) کسایی بودن که دوره‌هایی فارغ از سایت ارتباط حضوری هم داشتیم.

الان فقط با هاگرید در موضوعی جز سایت در ارتباطم. مستمر و نزدیک.

۷۸ –از اعضای سایت هنوز کسی هست که دلت بخواد بیشتر بشناسیش یا از نزدیک ببینیش؟ کیا؟

از گادفری دوست دارم بیشتر بدونم و پیشنهاد می‌کنم مهمان قلم‌پر باشه!

۷۸–لولوخورخورت تبدیل به چی می‌شه؟ گربه!

۷۹ –تا حالا کسی پیدا شده که بهت بگه فعالیت تو این سایت وقت تلف کنیه و ول کن بچسب به زندگیت؟ جوابت به این آدما چیه؟

خودم! قبل‌ترها گاهی یکی از صداهای تو سرم می‌گفت که چی؟ جمع تعداد پست های شونصدتا شناسه‌ت رو ببین... می‌دونی چقدر وقت صرفشون کردی

و خیلیاشو شاید یک نفر هم نخونده باشه! ولی خوب خودم می‌دونستم که چرت می‌گه! چون خود نوشتن اصالت داره نه خونده شدنش.

اگر هم به شما کسی چنین چیزی گفت، نیازی نیست جوابی بدین. برای دل خودتون ایفای نقش کنید و بنویسید.

۸۰ –تو دنیای واقعی الگوی خاصی داری؟ بلی.

۸۱ –اهل گشت و گذار تو اینترنت هستی؟ اگه بله بیشتر وقتت رو کجا می‌گذرونی؟
قدیم‌ها که بیماری‌های روانیم شدت بیشتری داشتن توی تلگرام به prank می‌پرداختم 😐 از اعضای قدیمی کم‌تر کسیه که از دست ایستگاه گرفتن‌های ما در امان مونده باشه. 🤔

این لینک مال یکی از همون هویت‌های جعلیه که باهاش تو گروه سایت بودم. خدا من را ببخشد...

الان ترک کردم (ترک مال موتوره 🤔) و دوره‌ای قفلی می‌زنم روی یه کانال یوتیوب که هی باد از این شاخه به اون شاخه نبرتم. فعلا یک سالیه روی این کاناله قفلم: Skeptic Hedgehog

اینستاگرام رو چند وقت به چندوقت که میخوام یه ویدیو فری استایل بذارم نصب می‌کنم و بلافاصله بعد از پست شدن دوباره پاک می‌کنم. به شما هم به عنوان یک دوست‌جونی توصیه می‌کنم پاک کنید اینستا و توییتر رو و از آرامش روان بیشتری که خواهید داشت لذت ببرید. هر وقت شک کردین که

کار درستیه، از خودتون بپرسین اگر در یک سال اخیر نداشتمش، چیو از دست داده بودم؟ و چی به دست می‌آوردم؟

۸۲ –چقدر از Ai استفاده می‌کنی و موضوعات مورد بحثت چیان؟ و کدوم رو ترجیح میدی. (جی پی تی، جمینای، دیپ سیک و...)

بیشتر استفاده‌ی کاری. قبلا از دیپ سیک استفاده می‌کردم اما کیفیت کدنویسیش توی آخرین آپدیت یه عقب گرد شدید داشته. کلاد رو ترجیح می‌دم برای کار ولی به جهت سهولت دسترسی بیشتر فعلا سراغ جی‌پی‌تی رفتم.

به جز کار، موقع خرید یه چیز جدید ازش می‌خوام بین ریویوها و کامنت‌های کاربران دنبال ملاک‌های من بگرده و مدلی که بیشتر به دردم می‌خوره رو پیشنهاد بده.

گاهی هم حوصله‌م سر بره سعی می‌کنم ببینم چطوری می‌شه قفل‌هاش رو شکست، یا در مورد عملکرد ذهنی خودش باهاش حرف می‌زنم. مثلا این که چرا یک پاچه‌خوار بالفطره است! 

۸۳ –اگه زمان برگردان داشته باشی ازش استفاده می‌کنی به گذشته بری ؟ اگه بله، چه زمانی ؟

هر چی فکر می‌کنم بیشتر احتمال می‌دم باهاش به آینده برم ببینم فلان موضوع تهش به کجا می‌رسه! امان از فضولی و بی صبری...

البته اگر گذشته منظور فقط گذشته‌ی خودم نباشه، احتمالا به زمان انسان‌های نخستین برم و زندگی بینشون رو امتحان کنم. چند وقتیه خیلی به زندگیشون علاقمند شدم!

۸۴ –به نویسندگی جدای از سایت علاقه داری؟ جای خاصی می نویسی مثل وبلاگ یا چنل یا تو دفتر؟ نویسنده موردعلاقت کیه؟

علاقه همیشه داشتم. ولی این که از سن خیلی پایینی جادوگران رو برای بروز این علاقه پیدا کردم، باعث شد دیگه دنبال پیگیریش از راه‌های دیگه نرم و همیشه به همین‌جا محدود موند. نویسنده رو تو سوال در مورد فانتزی پاسخ دادم.

۸۵ –ساز می‌زنی؟ اگه آره چه سازی و اگه نه، شنیدن چه سازیو دوست داری؟

خیلی دوست داشتم که می‌تونستم، ولی خیلی دیر این علاقه شکوفا شد و از طرفی کاریه که سال‌ها استمرار نیاز داره، برای همین پِیِش رو نگرفتم. ولی در حد رفع کوتی به صورت خودآموز پی تئوری موسیقی رفتم که توی ساختن بیت کمکم کنه.

صدای سنتور جذاب‌ترینه به نظرم.

۸۶ –اگه قرار بود یه چیزیو از دنیا حذف کنی چی بود؟ مثلا یه ویژگی بد.

جواد خیابانی و جواد ظریف رو. آها اینا چیز نبودن؟ رژیم آپارتاید رو. اونم نه؟ ویژگی؟ کیلویی حرف زدن رو. خیلی رو مخمه.

۸۷ –چرا مصاحبه‌ت با لودو حذف شده؟ خودت خواستی که برش دارن؟

یادم نیست واقعا! حتا الان نمی‌دونستم که حذف شده. اگرم خودم خواسته بودم، الان در خاطرم نیست.

۸۸ –اگه اجازه داشتی یه بار دیگه هم به دنیا بیای، بازم همین مسیر رو انتخاب می کردی؟ از زندگیت راضی هستی؟

برای زندگی، «انتخاب مسیر» واژه‌ی مبهمیه. گاها لحظات ساده‌ای تاثیرات بزرگ و به ظاهر تصادفی‌ای دارن. مثلا انتخاب رشته فقط انتخاب مسیر درسی و کاری نیست. ممکنه توی اون دانشگاه یک رفاقتی پیش بیاد که کل زندگی آدم و حتا هویتش رو تغییر بده. ممکنه من توی جادوگران یه شخصیتی - مثلا جیمز - رو انتخاب کنم و همین بهانه‌ای بشه برای شروع رفاقت با یکی دیگه شخصیت نزدیکی داره - مثلا تدی - و من موقع انتخاب اون شخصیت، هیچ ایده‌ای ندارم که دارم نزدیک‌ترین دوست دوران نوجوونیمو انتخاب می‌کنم! اون لحظه فقط یه کاراکتر ایفای نقشیه و بس. این اثرگذاری‌های غیر مستقیم خیلی خارج از محاسبات آدمه. چون ما فقط یکی از بی‌نهایت مسیر مقابل رو پیمودیم و اثرات غیرمستقیم انتخاب‌های دیگه‌ای که جلومون بوده رو نمی‌دونیم. «اگر فلان کار رو می‌کردم/نمی‌کردم...» هر چی در ادامه‌ی این جمله بگیم، گمانه‌زنی‌های بی‌اساسه.

هیچکس نیست که معتقد باشه هیچ اشتباهی مرتکب نشده. بنابراین شاید اگر انقدر جزیی در نظر بگیریم، همه جوابشون منفی باشه چون ترجیح می‌دن اشتباهات رو تکرار نکنن. اما اگر به صورت کلی نگاه کنیم، از جایی که درش

قرار دارم راضی هستم، چون نمی‌دونم اگر مسیرهای دیگه‌ای رو برمی‌گزیدم، اصلا همین آدمی که الان هستم می‌بودم، که بخوام اون کاری می‌گم کاش سراغش رفته بودم رو همچنان دوست داشته باشم؟ شاید اگر چیزی که الان دنبالش هستم و ظاهرا کمی دیر به سمتش حرکت کردم، خیلی زودتر سمتش می‌رفتم، ارزشش رو درک نمی‌کردم و قدرش رو نمی‌دونستم.

۸۹ –تفریحات چیاست؟ وقتای خالیت رو چجوری می گذرونی؟

ساختن آهنگ (بیت یا ریمیکس‌های الکترونیک)، نوشتن و خودن رپ، پیاده‌روی، آشپزی.

۹۰ –اهل مسافرت و گشت و گذار هستی؟

البته! علاقه‌ای به مثلا دیدن مکان‌های تاریخی یک جای جدید یا رفتن به فلان مرکز خریدش ندارم. بیشتر دوست دارم تفاوت‌های فرهنگی، مدل فکر کردن و به دنیا نگاه کردن آدم‌ها رو توی تعامل باهاشون کشف کنم. به طبیعت بکر و دست نخورده و دنج هم بسیار علاقمندم.

۹۱ –دیوارای دورت تا چه اندازه بلندن؟ راحت با آدما صمیمی می‌شی و می‌ذاری بیان تو قلمروئت یا سخت؟

یخم انقدر در برابر آب شدن مقاومه که بعضیا به نظرشون می‌رسه سنگه! البته یه تریگر ممکنه در یک لحظه کاملا بشکونتش. ولی معمولا رخ نمی‌ده یا خیلی دیر رخ می‌ده.

۹۲ –با وجود داشتن اون همه شناسه به سرت زده مولتی بسازی؟ اگه آره شرح بده.

دوتاشون مولتی بودن... شرح داده شد!

۹۳ –یادت میاد بعد پایان هری پاتر چه حس و حالی داشتی؟ خودت چه پایانی رو براش بهتر میدونی؟

یادمه جو غالب پاترهدا این بود که چرا فیلم هندی تموم شد... اگه هری فدا می‌شد و نابودی تام رو رقم می‌زد فکر می‌کنم پایان محبوب‌تری می‌شد. ولی چیزی که به صورت خیلی جدی روی مخم بود (و یادم نیست جزو جزییاتیه که بعدا رولینگ از خودش درکرد یا توی فصل نوزده سال بعد اومده بود!) این بود که هری کارآگاه شده! این بشر اصلا مال این صحبتا نبود! این دنبال آرامش بود نه ماجراجویی! اگر کلی ماجرا جست، توی عمل انجام شده قرار می‌گرفت و مجبور می‌شد! بعد اصلا ذکاوت لازمش رو هم نداشت! صد نفر از پشت صحنه داشتن براش دومینو می‌چیدن که این توش جلو بره! این چه آینده‌ای بود بهش وصله‌پینه زدی رولینگ؟! به خودت بیا زن!

۹۴ –چه حسی درمورد سریال هری پاتر داری؟

می‌دونم که با وجود تمام پیش‌داوری‌های منفی و گاردهای ذهنی و پایبندی به ریشه‌هایی که دارم، فرصت جدیدیه که دوباره به اون دنیا اتصالی برقرار کنم و شیرینیِ بودن در یک محیط آشنا، به تمام اون موارد منفی غلبه خواهد کرد. بنابراین منتظر هستم...

۹۵ –اهل کارای خوبی و علاوه بر اینکه مدرسه می‌سازی دیگران رو هم ترغیب می‌کنی

به آدمای بی پناه کمک کنن. می‌تونی یه‌کم درمورد اینکه چطور شد به اینجا رسیدی صحبت کنی؟

کار خوب و کمک به دیگران و اینا یکم شعار و دور از واقعیته در مورد من. از آدما با نیت‌های متفاوتی اعمال مشابهی سر می‌زنه. نیت من کاملا شخصیه. یه چیزی توی حضور در اون فضا پیدا کردم که بلد نیستم بیانش کنم، ولی نمی‌تونمم رهاش کنم. با یک نگاه کاملا لذت‌گرا و شخصی، تبدیل به اولویت اول زندگیم شده که باید تحت هر شرایطی حفظش کنم و وقتی فاصله میفته، کم کم حالم بد میشه. باید زود فرار کنم برم اون طرف.

علت مطرح شدنش توی سایت هم این بود که اخیرا بخشی از حامیان و همراهانمون رو در جریاناتی که همه درگیرش هستن، از دست دادیم. قرار شد هر کس هر جایی که می‌تونه بین اطرافیانش یه کمپین راه بندازه و از هیچ مسیری صرف نظر نکنه، تا کارا نخوابه. منم الان خیلی ایزوله زندگی می‌کنم و بیشتر ارتباطاتم مجازیه. این شد که جادوگران به ذهنم رسید. ممنونم از مدیرا که اعتماد کردن و اجازه دادن کمپین رو توی سایت به صورت رسمی قرار بدم.

اینم بگم که قرار نبود بذارم تو امضای دابی و بعد باهاش فعالیت کنم... اون موقع بنا بر بسته شدن شناسه‌ی دابی بود. و ایده‌ی شخصیت دابی همون‌جاها که بودم به ذهنم رسیده بود و شناسه‌ش رو ساخته بودم. می‌خواستم یه جواریی میراث شناسه‌ش بشه و پرونده‌ش تو همون وضعیت بسته بشه.

۹۶. احساس خوشبختی و خوشحالی می‌کنی؟

احساس و حال آدمیزاد از سیال‌ترین مخلوقات این دنیاست. دوام حال، محاله! ولی خوشبختانه آدم همیشه افسرده و در جست و جوی دلایلی برای غمگین بودن نیستم. در گذشته سالیانی این‌طور بودم. الان خیلی وقتا بی نهایت حالم خوبه و وقتی حالم عوض میشه هم جدی نمی‌گیرم. می‌دونم که می‌گذره.

۹۷. سوالایی که دوست داشتی بپرسم ولی یادم رفته رو خودت بپرس و جواب بده.

چیز خاصی در ذهنم نبود. همین حالاشم بیش از اندازه طولانی حرف زدم.

۹۸. پیشنهادت برای مهمونای بعدی رو هم بگو.

گادفری، گیلی‌گیلی!

بریم سراغ سوالای بچه ها :

کاتسوجی یامازاکی:

سلام، دابی—سان.

سلام کاتسوجی-فادر!

۱. دابی شما چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با دابی کتاب داره؟

فکر می‌کنم دابی توی کتاب بعد از آزاد شدن از قصر مالفوی‌ها به آرامش رسید. جست‌وجوی آزادی حقیقی اما برای دابیِ من تا ابد ادامه داره.

همچنین دابی توی کتاب آزادی رو با اطمینان انتخاب کرد. اما دابیِ من کشمکش درونی بین غریزه‌ی بندگی و شوق آزادی داره که هیچ وقت براش حل نمی‌شه.

دابیِ کتاب فقط تا قبل آزادی بود که از خلاف غریزه عمل کردنش عذاب وجدان می‌گرفت و دست به خودتنبیهی می‌زد.

بقیه‌ش فکر می‌کنم مطابقت داشته باشه.

۲. اگه هری، رون و هرماینی تو موقعیتی قرار بگیرن که دابی شما مجبور باشه فقط یکیشون رو نجات بده، اون کدوم رو انتخاب می‌کنه؟

یه قدم می‌ره سمت هری. بعد عذاب وجدان می‌گیره که به هرمیون خیانت کرده. برمی‌گرده سمت اون. عذاب وجدان می‌گیره که رون گزینه‌ی آخرشه. برمی‌گرده به سمتش. دوباره نگاهش سمت هری و هرمیون می‌چرخه. بعد همون‌جا وایمیسته و شروع می‌کنه خودشو تنبیه کردن. انقدر خودزنی می‌کنه که قبل از این که به خودش بیاد، هر سه نفر از دست می‌رن! 

۳. به اعضای آماتوری مثل خود من چه توصیه‌هایی دارین؟

آماتور در مورد شما قطعا شکسته نفسی به حساب میاد. اما بدون قضاوت نوشته‌هاتون رو منتشر کنید. ده تا متنی که دوستشون نداریم به متن یازدهم که مورد علاقمونه می‌رسه. اما صد بار خط زدن و دور انداختن متنی که دوستش نداریم هم به متن مورد علاقه صد و یکم نمی‌رسه.

۴. شخصیت ادبی یا سینمایی‌ای هست که با دیدنش، یاد دابی بیفتین؟

به نظرم شخصیت‌پردازی جن‌های خانگی و بالاخص دابی خیلی اغراق‌آمیزتر از اونیه که بشه مشابهش رو دید. شاید هم این حس برمی‌گرده به آثار کمی که دنبال کردم.

سیریوس بلک:

سلام دابی. سلام سگ سیاه قربان!

خوبی دابی؟ دابی خوب بود قربان!

چه خبرا دابی؟ سلامتی هری پاتر قربان به کوری چشم اسمشونبر قربان!

خوش میگذره دابی؟ چون گذشت، غمی نبود قربان!

داابی ! سگ سیاه قربان!

–قرن هاست که توی سایت فعالیت داری و فکر کنم ناظر تک تک انجمن ها بودی، خیلی کمک های زیادی به سایت کردی (هم فنی، هم ایفای نقش و غیره)، ایده های خلاقانه زیادی هم همیشه دادی. چرا کارت قورباغه شکلاتیت رو نمیسازن پس این نمک نشناس ها؟

قربان یک جوری دابی رو چوبکاری کرد که دابی بید کتک زن لازم شد!

ضمنا عتیقه خود قربان بود!

–پیوست چیزهایی که گفتم، جادوگران رو همه چیز رو دیدی و همه کاری براش کردی،

چه چیزی هنوز تورو به جادوگران متصل نگه داشته؟

این‌جا پاسخ دادم.

–با توجه به اینکه تغییرات ۳–۲ سال اخیر، اندازه یک قرن تغییرات توی سایت ایجاد کرده و امکانات اضافه شده، هنوز چه چیزی کمه؟ چه ایده ای داری که دوست داری پیاده سازی بشه؟

چیزی که دوست دارم رخ بده به امکانات برنمی‌گرده... نیروی انسانی و زمان نیاز داره! دوست دارم سوژه‌ها و پست‌های ماندگار سایت جمع‌آوری بشن. خیلی کارها می‌شه باهاشون کرد. از بعضی‌هاش می‌شه انیمیشن ساخت. بعضی‌هاشو می‌شه به صورت کتابچه الکترونیک در دسترس قرار داد. و...

–چرا رپ؟ چطور شد که به رپ انقدر علاقه مند شدی؟ آیا سبک های دیگه موسیقی هم گوش میدی؟

آشنایی در زمان و مکان مناسب! (دقیقا مثل علاقه‌مند شدن به دنیای جادویی هری پاتر)

نوجوونی که فاز عوض کردن دنیا و یاغی‌گری و فیلان رو داره، با موسیقی‌ای آشنا می‌شه که آرمان‌گراست و معترضه. از طریق همون موسیقی با فرهنگ غرب آشنا می‌شه. زبان یاد می‌گیره و ...

خیلی ساله که پیگیر و جدی رپ رو دنبال نمی‌کنم. بیشتر میراث همون دوران طلاییش رو مرور می‌کنم و برام حس نوستالوژی داره. در مورد دیگر موسیقی‌هایی که دنبال می‌کنم هم این‌جا گفتم.

–باز پیوست سوال قبلی، موسیقی ایرانی رو ترجیح میدی یا خارجکی؟ هرکدومو ترجیح میدی، چندتا بهمون معرفی کن (گروه یا فرد خواننده). این‌جا پاسخ دادم.

–میدونم که با تاریخ سایت و افرادش خیلی آشنایی داری. سه نفر از کسایی که برات الهام بخش بودن از ابتدای فعالیتت تا به امروز رو بهمون بگو.

الهام‌بخش رو نمی‌دونم ولی اجازه می‌خوام به نیت تقدیر و تجلیل و زنده نگه داشتن یادشون، یه لیست بلندبالا از اعضای غایبی که من تو ذهنمه که هر کدوم به نحوی در تاریخ سایت اثرگذار بودن و فعالیتشون برام جالب بوده ارائه کنم:

«ارباب» - پروفسور کوییرل - پرسی ویزلی (آرش) - بلیز زابینی - آنیتا دامبلدور - بادراد ریشو - حسن (فنگ) (علی) - ایوان روزیه - مینروا (شهاب) - پیوز (سهراب) - ریتا اسکیتر (نیلوفر) - هوکی (گلگومات) - دابیِ قبلی (فکر کنم یاسی)

–غدای مورد علاقت چیه؟ خودتم بلدی آشپزی کنی؟ این‌جا پاسخ دادم.

–آها راستی سینما! در مورد سینما و علاقت هم بهمون بگو. حتی فیلم هم بهمون معرفی کن.

این‌جا پاسخ دادم. بخوام چند تا عنوان مورد علاقه که تو ذهنم مونده نام ببرم: Do the Right Thing, Training Day, Rear Window, Les Misérables (2019) این آخری ربطی به اون داستان بی‌نوایان و فیلم‌های

اقتباسی ازش نداره.

–مغزت به کجا وصله که انقدر خلاقانه مینویسی یا حتی ایده فنی و ایفای نقشی میدی؟ روند رو بهمون بگو، ما هم شاید وصل شیم با مغز دایال آپ مون . در مورد خودم که نیک‌اندیشی خودت باعث می‌شه این‌طور ببینی. اما در مورد مغز... خیلی چیزا رو مغزم تست کردم. هیچ‌کدوم اثری نداشت، ور نرین باهاش.

ولی اینو تجربه کردم که مغز هر چه بیشتر در معرض داده‌ی بی‌مصرف قرار بگیره (خبر، توییت، ریلز و استوری، دیلی، چت‌روم و ...) کم‌تر خروجی می‌ده. هم در کیفیت و هم در کمیت.

حتا داده‌ی مفید هم پشت سر هم وارد شدنش همین اثرو تا حدی داره. مغز برای تحلیل و تثبیت اون داده‌ها، نیاز به مدتی سکوت و بستن راه‌های ورودی داره. مفیدترین داده هم تا تحلیل نشه، رشدی در مغز صورت نمی‌ده. برای خروجی جدید و مشتی دادن هم که به سکوت طولانی نیاز داره. این یکی هم سکوت ورودی و هم سکوت خروجی.

–میدونم که دوستم داری، بگو چندتا؟ شاید باورت نشه ولی حتا اینو هم این‌جا پاسخ دادم.

بودنت باعث افتخاره توی سایت برای همه مون. حالا وقتشه یک دقیقه به دوربین نگاه کنی و لبخند بزنی تا بینندگان رای بدن به بهترین لبخند.

لطف مدامت که شایستگیش رو در خودم نمی‌بینم مایه‌ی شرمندگی بسیاره.



گیلدوری لاکهارت:

سلام 

علیک! 

—چرا دابی؟ چه چیز توی این شخصیت جذاب بود که باعث شد بگیریش؟

موقع انتخابش دنبال شخصیتی می‌گشتم که مطابق سبک همیشگیم (کاریکاتور ساختن از یکی از شخصیت‌های تا حدی شناخته شده) ایفای نقشش کنم، اما در عین حال این فرصت رو هم بهم بده که یک بُعد عمیق هم داشته باشه. بتونم با همون شخصیت، حرفای جدی‌تر بزنم. احساساتش (بخوانید: احساساتم) رو کند و کاو کنم.

دابی در هر دو وجه کامل بود. برای طنز که رو دست نداشت! یک دیوانه‌ی تمام عیار. 

برای وجه جدی هم، چیزای که اون موقع پس ذهن خودم زیاد تاب می‌خورد، یکی وابستگی‌ها بود، یکی هم کشمکش سایه‌ها و روشنی‌های درونی بود. به نظرم رسید که این‌ها رو کاملا می‌شه توی دابی نمودش رو دید.

—ازون عجیبتر. چرا مارولو گانت؟ اونم شخصیت پردازی شده به عنوان مزخرف ترین آدم قابل تصور؟

اون موقع این نیت پرداخت جدی به شخصیت رو نداشتم. اگرچه دو سه تا پست جدی در مورد شخصیتش نوشتم. گروه هاگوارتز و جبهه‌م رو انتخاب کرده بودم. می‌خواستم با شخصیت لرد وقت («ارباب») هم قرابت داشته باشه و اون دینامیک «بادمجان دور قاب‌چینِ کاسه‌لیسِ فرصت طلب» همیشگی رو تغییر بدم. ماروولو با هر سه مورد همخوانی داشت.

در مورد شخصیت‌پردازی اما... من همیشه بخش‌های طنز شخصیت رو کاملا بداهه می‌سازم. هر چیزی که بخوام نقدش کنم رو می‌ریزم توی شخصیت تا بعدا اون چیز رو با بزرگنمایی به لجن بکشم! طنز بدون نقد حال نمی‌ده به نظرم. و نقد اگه تیز نباشه، همچنین!

—بعد چطور از بدترین آدم می‌رسیم به دابی که حسابی سفیده؟

اون موقع بیشتر ذهنم معطوف پرداختن به مسائل اجتماعی بود که مارووله اون شد. الان بیشتر به ابعاد فردی و درونیه. برای همین نیازی نبود دابی هم یه عوضی تومخی باشه که محیط اطرافش رو به لجن می‌کشه. همین که با خودش درگیره کافی بود.

—تو ساوند کلاد یا ازینجور جاها حساب داری؟

تک و توک رپ‌هایی که تو ساندکلاد منتشر کرده بودم به خاطر کپی رایت بیتشون حذف شدن. اصلا همین موضوع باعث شد بالاخره به سمت این که برای اون علاقه قدیمی به آهنگسازی قدمی وردارم هول داده بشم. از اون‌جا به بعد تنبلی و کمالگرایی در این مورد خاص، مانع انتشار شدن. ولی سخت

در تلاشم بهشون غلبه کنم. همین الان اگر شروع کنم، به اندازه دو سال اول ورود به مارکت و انتشار آلبوم و سینگل، کار آماده‌ی ضبط تو گنجه هست...

—دعواهای وینکی و دابی از کجا ایده‌ش شروع شد؟ تا کی قراره ادامه داشته باشه؟

ایده‌ش که مال رولینگ بود. این درگیری وجود داشت. ولی این که از کی درگیر شدنشون شروع شد و کی تموم می‌شه رو به زودی در یک پست رول پاسخ خواهم داد.

—برای ایفای نقش دابی سیر داستانی خاصی توی ذهنت هست یا یه حضور دائمیه؟

راستش چیزی برای اضافه کردن بهش ندارم. اون پست در مورد درگیری وینکی و دابی، قسمت دوم داستانش توی اردوگاه کار اجباری آزکابان، و یک آهنگ خداحافظی، پست‌های آخرش بودن و قرار بود بعد از شروع به فعالیت با دامبلدور، اگر اون چیزی که می‌خوام شد، این پست‌ها رو منتشر کنم و دابی رو خیلی زود ببندم و داستانش تموم شه. یه مسائلی خارج از کنترل من به تاخیرش انداختن و بعد هم نسخه‌های جدید معجون مرکب این فرصت رو فراهم کرد که به موازات دامبلدور باز بمونه. همچنان تصمیم نهایی رو نگرفتم، اما اگر بخوام باز نگهش دارم فقط به خاطر ادامه دادن فعالیت موسیقی باهاشه!

—چه انگیزه ای باعث می‌شه که برای جادوگران کار فنی کنی؟ فقط عشقیه یا مثلا تو رزومه‌ت هم می‌نویسی؟

انگیزه‌ش که عشقیه. گفتم تا حدی. ولی چون گفتی رزومه، یادم افتاد که توی لینکداین نوشتمش. منتها اون لینکداین رو خیلی بی‌دلیل ساختم و هیچ وقت استفاده‌ای ازش نکردم و قصد هم نداشتم و ندارم که بکنم. چون به خاطر چیزایی که تو سوالات قبلی توضیح دادم، سبک زندگیم با استخدام شدن جور درنمیاد.

–آدمای زندگی ماگلیت با دوستای جادوگرانیت تلاقی دارن؟ مثلا توی دنیای واقعی جادوگران رو به دوستا و آشنایانت معرفی می کنی یا سعی می کنی به عنوان محیط امنت محرمانه نگهش داری ؟

به کسی تا حالا معرفی نکردم، چون حس نمی‌کردم کسی علاقه داشته باشه. ولی دوستای جادوگرانیم به دوستای زندگی خارج از اینترنت هم تبدیل شدن. البته اخیرا به نظرم رسیده که به یکی دو تا نوجوون کم سن معرفی کنم. 

–گروهی هست که بیشتر بهش احساس تعلق کنی؟ هم دوگانه و هم چهارگانه.

محفل برام پروژه‌ایه که دوست دارم با نسل جدید سایت با هم دیگه بسازیمش. هنوز به مرحله‌ی تعلق نرسیده چون هنوز شکل نگرفته. بین گروه‌های هاگوارتز فکر می‌کنم اول و آخر تو ریون راحت باشم.

–در برنامه ریزی ایده آل گرایانه جایی برای نویسندگی یا موسیقی حرفه ای توی آیندت داری ؟

نویسندگی اگر منظور داستان و کلا ادبیات باشه، نه. موسیقی بله. بالاتر گفتم که در صدد هستم.

—چقدر از متن آهنگات راسته و چقدش صرفا فانه؟ مثلا واقعا تا به حال معتاد شدی ؟



آهنگ‌های خودم رو کاملا صادقانه می‌نویسم. باید یه چیزی رو درک کرده باشم و حس کرده باشم که در موردش حرف بزنم. شاید مثلا بین کل حرفام، به یک تجربه‌ای اشاره کنم که خودم شخصیت اصلیش نبوده باشم، اما به حدی در متن اون اتفاق بودم و به شخصیت اصلی نزدیک بودم که لمسش کرده باشم.

آهنگای دابی رو ولی من نمی‌نویسم. دابی می‌نویسه. یعنی فقط اعتیادش سوال برانگیز بود؟



آگاتا تیمز:



جمیعا سلام.

و علیکم!

۱. این پیرزن به جرئت میتونه بگه خلاق ترین فردی که توی زندگیش دیده دابی جنو بوده و همیشه براش سواله که این حجم از خلاقیت ذاتیه یا اینکه معلول عوامل متعددیه؟ توضیح دهید.

با این سوال سیریوس مشترکه و من هم در مورد اظهار نظر نسبت به خودم و هم در مورد خروجی گرفتن از مغز، توضیحاتم همونه.

۲. تا اونجایی که می دونم برعکس دابی سعی میکنی از جنجال، حاشیه و شاید هم ماجراجویی دور بمونی و شاید درونگرای غالبی داری، اینطوره؟

در مورد درونگرایی درسته. تحمل شلوغی و در جمع بودن رو برای مدت زمان خیلی خیلی کوتاهی دارم. این که الان توی میتینگ‌های سایت وسط معرکه هستم، حاصل تلاش برای کسب مهارتشه. دیفالتم نیست.

ولی در مورد دوری از جنجال، اتفاقا از جمله مواردی که باعث می‌شه بگم دابی خودمم، همینه که یهو خودشو برای نجات هری که اصلا نمی‌شناستش پرت می‌کنه وسط و کلی دهن هری رو هم با همین کارش سرویس می‌کنه. حالا اون جا نجات یه آدم وسطه... من تو عمده‌ی جنجال‌ها بی‌خود و بی‌جهت خودمو پرت می‌کنم وسط که خوب خریته! 😬

۳. یادمه برای یکی از جشن های گروهی مون با وجود سرشلوغی، اعلام آمادگی کردی و یکم بعدش به درخواست من با اینکه دیروقت بود پست رو به خلاقانه ترین شکل ممکن نوشتی و صبح زود، سر موعد مقرر پستش کردی. همیشه همینقدر عملگرایی و با جدیت کار رو دنبال می کنی؟

اگر لحظه‌ای که تصمیم به یه کاری گرفتم و هنوز تنور داغه بچسبونم و رها نکنمش، آره... ولی اگر یه کاری رها بشه، دوباره از سر گرفتنش برام بیش از حد طاقت‌فرساست. برای همین گاهی یه ایده رو که استارت می‌زنم، چند روز نمی‌خوابم و درست حسابی هم غذا نمی‌خورم تا به سرانجام برسونمش و آروم بگیرمش.

۴. به آسترولوژی اعتقاد داری؟ چرا؟

به این که می‌تواند اثری داشته باشد، بله. به این که آثارش قابل پیش‌بینی و بهره‌برداری باشه، ابدا. تمام صحبت‌هایی که در این زمینه مطرح می‌شه رو گمانه‌های بی‌اساسی می‌انگارم که خطای شناختی باعث می‌شه یک در هزار درست در اومدنش به چشم بیاد. و اگر احتیاطا نگم تمام، اکثریت قریب به اتفاق افرادی که در این زمینه داده منتشر می‌کنن رو فاقد حسن نیت و به دنبال منفعت شخصی می‌پندارم.

۵. اگه یه عطر بودی نت های ابتدایی، میانه و پایانی ت چه چیزهایی بودن و چرا؟

به نظرم این سوال خوراکشه ولی من بلد نیستم جواب سانتی‌مانتال بدم



یه meme هست که در مصاحبه با تلویزیون یارو می‌گه «بلانسبت بلانسبت بوی بوق میاد!» از وقتی سوال رو خوندم هی اون تو ذهنمه و نمی‌ذاره خودزنی نکنم 

ولی جدی، ابتدایی همون بوق. (چرا در نگاه اول و از دور یبس و عبوس به نظر می‌رسم) میانه بوی دریا (یه کوچولو که مراوده می‌کنیم، حس می‌کنن نه، اونقدرم تلخ نی، یه ذره بانمکه! سکوتشم زیاده، لابد همچین یه عمقی هم داره!) و نت پایانی، اگر کسی واقعا به لایه‌های درونی برسه، بوی نای یک زیرزمین نمور همراه با زنجیرهای زنگ زده.

۶. آخرین فیلمی که دیدی و طرز فکرت رو تغییر داده و روی ذهنت تاثیر گذاشته چی بود؟

فیلم بین نیستم! تغییر طرز فکر که نه، ولی آخرین باری که یکم به فکر فرو رفتم، سر دو تا از قسمت‌های Black Mirror بود. (فیلم نی ولی چون هر قسمتش یه داستانه با اغماض فیلم حسابش کنین و ازم بپذیرین) یکی قسمت «خرس سفید» بود که ذهنمو درگیر مفهوم برزخ کرد. یکی هم قسمت «کریسمس سفید» بود که ذهنم رو درگیر «ذهن، منهای جسم و ماده» یا با نگاهی دیگه، گیر کردن در لازمان و لامکان کرد. (موضوع خود داستان اینا نبود البته)

۷. اگه دابی واقعا وجود داشت و میتونستی باهاش حرف بزنی چی بهش می گفتی یا ازش می پرسیدی ؟

شاید در مورد این که ایفای نقش ناجی، در واقع برای خودمونه یا برای کسی که نجاتش می‌دیم؟ گپ می‌زدم.

۸. تایپ mbti ؟

این‌جا پاسخ دادم.

۹. آیا مثل پیرزن معتقدی چای نبات دوای همه امراضه یا چی ؟

اگرچه شخصا دچار مرض خاموشی هستم که با هر بار خوردن حتا یک فنجان چای روشن می‌شه و یکی دو روزی آزارم می‌ده، و چند سالیه به خاطرش از

نعمت چای محرومم، ولی کاملا موافقم.  یه پیرمرد عطار درون دارم منم.



تلما هلمز:

من همون سوال‌های قبلیم رو میارم و می‌پرسم  ...

۱. سرگرمیت توی زندگی چیه؟ جیزی که انجام دادنش باعث میشه خوشحال بشی؟

سرگرمی‌ها رو این‌جا گفتم. هدیه دادن و مهمان داشتن معمولا یه حس خوشحالی بهم می‌ده.

۲. به‌نظرت برترین نویسنده یا نویسندگان سایت در جدی و طنز نویسی در طول زمان چه کسانی بودن؟

این‌جا پاسخ دادم. چرا هیشکی بدترین‌ها یا اووریتدترین‌ها نمی‌پرسه ولی؟ یکم جنجالی شه مصاحبه! 

۳. الان نوشته‌های چه کسی رو توی سایت سعی می‌کنی همیشه دنبال کنی؟

این‌جا پاسخ دادم. تکی‌های خودت هم هر بار خوندم پسندم شده.

۴. تازه‌واردی هست که از همون لحظه‌ی اولی که وارد سایت شده باشه و شناخته باشیش، فکر کنی که می‌تونه از اعضای برتر سایت بشه؟ این اتفاق افتاده و اون تازه‌وارد پیشرفت کرده؟

ملانی و بلاتریکس (به ترتیب هرمیون و اما ونیتی)

از اعضای جدیدترمون، لیلی رو از اولِ اول پست‌هاشو ندیدم، ولی از وقتی دنبال کردم ایفای نقشش رو خیلی پسندیدم. واقعا نقش مادری و همسری رو خوب پیاده کرده. رفتارهای شخصیتش به آدم حس آشنای مادر/همسری رو می‌ده که کاملا ملموس و واقعیه.

نیمفادورای قبلی هم انرژی و شور و نشاط خاصی توی پست‌هاش جریان داشت که به خواننده منتقل می‌شد.

می‌شه برعکسشم بگم؟ 🤔 هرپو که چند بار در طول مصاحبه جزو نویسنده‌های مورد علاقه‌م برشمردم، اوایل عضویتش می‌گفتم ای بابا... این چرا سمپاتِ ویولته... چه الگو برگزیدنیه آخه... طفلکی! 🤦‍♂️😂

۵. چه کسی رو توی سایت تحسین می‌کنی؟

توی خیلی از اعضا نکات تحسین‌برانگیزی می‌بینم. هر کدام از یک جهت. قدرت رهبری «ارباب» رو. تعهد هلنا رو. تشبیهات طنز سیبل رو. سیال ذهن اسیدی وینکی رو. اخلاق و خلاقیت رابستن رو. گادفری رو هم گفتم بالاتر. موارد بسیاره و حضور ذهن برای اشاره به همه، کم!

۶. شخصیت موردعلاقه‌ت توی دنیای هری‌پاتر چه‌کسی بود؟ به چه دلیلی؟

هاگرید به خاطر صاف و سادگی طنزآمیزش، لونا به خاطر سیر کردن در عالم خودش، و با رسیدن به فصول انتهایی، اسنیپ به خاطر تودار بودنش.

۷. از کدوم شخصیت محبوب هری‌پاتر بدت میاد؟ چرا؟

محبوبیت دراکو رو هیچ وقت درک نکردم. منفور نیست براما... ولی خوب اگه بازیگرش یه بلوند با چهره‌ی مغرور جذاب نبود فععک نکنم انقدر فن فیکشن می‌نوشتن با در و دیوار و بیدکتک زن و ... شیپش کنن.

۸. بخش موردعلاقه‌ی خودت از سایت کجاست؟

این‌جا پاسخ دادم.

۹. شناسه‌ی موردعلاقه‌ت چیه و چه ویژگی‌هایی داره؟ توی کل سایت منظورمه...

دابی. لازمه معرفیش کنم؟  فیلچ و مالی ویزلی هم پتانسیل طنز باحالی دارن به نظرم.

۱۰. جای چه ویژگی شخصیتی‌ای الان تو ایفا خیلی خالیه؟

کلا کاراکترهایی که بشه از طریقشون نقد اجتماعی کرد و در قالب طنز و استعاره به شخصیت‌ها یا رفتارهایی که تو دنیای واقعی می‌بینیم پرداخت، انگار ور افتادن! البته درک می‌کنم که اعضا دوست دارن وقتی ایفای نقش می‌کنن، از دنیای واقعی و چیزهایی که اذیتشون می‌کنه فاصله بگیرن. اما به هر حال زبان طنز و کنایه هم کارکردش اینه که از اون تلخی بکاهه!

گلرت با شناسه‌ی جدیدش داره به نحوی این کار رو انجام می‌ده. بماند که برخی استعاره‌هاش توی نگاه شخصی من معکوس هستن! ولی در کل

می‌پسندم که گفتمان شکل بگیره و از انتزاع محض فاصله بگیریم.

۱۱. بهترین امضای حال حاضر متعلق به چه کسیه؟

مال سیبل و دلفی جالبه.

۱۲. پست خاصی هست که بخوای مستقیم به موزه اضافه‌اش کنی؟

راستش یه دوره‌ای عزیزانی انقدر فلّه‌ای پست‌های اووررید و معمولی از دوستاشون توی موزه ریختن که دیگه به نظرم لطفش رو از دست داده. پستایی که می‌پسندم رو حیفم میاد بذارم اون جا.

چندتا پست جدی هست که هرچی فکر کردم چطوری پیداشون کنم به نتیجه نرسیدم.

طنزها زیادن، شاید بهتر از اینایی که میذارم هم خیلی خونده باشم ولی این دو تا تصادفی الان به ذهنم رسیدن: وینکی - مروپ

۱۳. جای چه عضوی توی سایت واقعاً خالیه؟

حسن!

ممنونم که افتخار اومدن به قلم پر رو دادی و برای جواب دادن به سوالا وقت گذاشتی. سخن پایانی و هرچی دل تنگت می‌خواد رو هم بگو.

دابی وراج! مصاحبه طولانی! دابی بد!